**تفسیر سوره فاتحه**

**ترجمه کتاب: (****الفاتحة أم القرآن وسر الصلاة)**

**تأليف:**

**صالح بن عبدالعزيز بن محمد بن إبراهيم آل الشيخ**

**وزير شؤون اسلامي، اوقاف، دعوت و ارشاد**

**ترجمه**

**اسحاق دبیری (رحمه الله)**

**چاپ اول: 1428/1386ﻫ**

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | تفسیر سوره فاتحه | | | |
| **عنوان اصلی:** | الفاتحة أم القرآن وسر الصلاة | | | |
| **نویسنده:** | صالح بن عبدالعزيز بن محمد بن إبراهيم آل الشيخ | | | |
| **مترجم:** | اسحاق دبیری (رحمه الله) | | | |
| **موضوع:** | تفسیر | | | |
| **نوبت انتشار:** | اول (دیجیتال) | | | |
| **تاریخ انتشار:** | دی (جدی) ۱۳۹۴ شمسی، ربیع الآخر ۱۴۳۶ هجری | | | |
| **منبع:** | سایت عقیده www.aqeedeh.com | | | |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.**  **www.aqeedeh.com** | | | |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** | | | |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** | | | | |
| www.mowahedin.com  www.videofarsi.com  www.zekr.tv  www.mowahed.com | |  | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  [www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)  www.sadaislam.com | |
|  | |  | | |
|  | | | | |
| contact@mowahedin.com | | | | |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[مقدمه 5](#_Toc238538950)

[اسامی سورة فاتحه 6](#_Toc238538951)

[جایگاه والای سورة فاتحه 7](#_Toc238538952)

[شروع تلاوت سوره فاتحه با خواندن «استعاذه» و «بسمله» 8](#_Toc238538953)

[صیغه‌های استعاذه 9](#_Toc238538954)

[معنی استعاذه 11](#_Toc238538955)

[استعاذه و پناه بردن به غیر خدا شرک است. 12](#_Toc238538956)

[معنی واژه «شیطان» در زبان عربی 13](#_Toc238538957)

[معنی واژه «رجیم» در زبان عربی 16](#_Toc238538958)

[هوشیاری و پرهیز از وسوسه شیطان مطرود 17](#_Toc238538959)

[آیا «بسم الله الرحمن الرحیم» آیه است؟ 17](#_Toc238538960)

[معنی ﴿بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ ١﴾ 18](#_Toc238538961)

[توضیح مُتعلَّق جار و مجرور (بسم) 19](#_Toc238538962)

[معنی و مفهوم (بِسْمِ اللَّهِ) 20](#_Toc238538963)

[معنی لفظ جلالة «اَلله» 21](#_Toc238538964)

[معنی «الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ» 23](#_Toc238538965)

[فوائد ﴿بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ ١﴾ 25](#_Toc238538966)

[معنی ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٢﴾ 25](#_Toc238538967)

[معنی حمد 26](#_Toc238538968)

[ستایش‌های الهی پنج گونه‌اند 27](#_Toc238538969)

[معنی (لِلَّهِ) 32](#_Toc238538970)

[معنی (لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ) 32](#_Toc238538971)

[معنی (ربّ) 33](#_Toc238538972)

[معنی (الْعَالَمِینَ) 34](#_Toc238538973)

[حکمت‌های «استعاذه»، «بسمله» و«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ» 35](#_Toc238538974)

[معنی «الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ» 37](#_Toc238538975)

[معنی ﴿مَٰلِكِ يَوۡمِ ٱلدِّينِ ٤ ﴾ 42](#_Toc238538976)

[سورة فاتحه اصول «اسماء حسنی» را دربردارد 43](#_Toc238538977)

[حکمت‌های تلاوت ﴿مَٰلِكِ يَوۡمِ ٱلدِّينِ ٤ ﴾ 44](#_Toc238538978)

[معنی «الدین» در زبان عربی و در شریعت 46](#_Toc238538979)

[﴿ يَوۡمِ ٱلدِّينِ﴾ یکی از نام‌های قیامت 48](#_Toc238538980)

[چرا (ملک) به (یوم الدین) تخصیص یافته است؟ 49](#_Toc238538981)

[تفسیر ﴿ إِيَّاكَ نَعۡبُدُ ﴾ 50](#_Toc238538982)

[فوائد تقدیم (ایَّاک) بر (نَعْبُدُ) 51](#_Toc238538983)

[معنی (عبادت) در زبان عربی و در شریعت 52](#_Toc238538984)

[تفسیر ﴿وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ﴾ 55](#_Toc238538985)

[تفسیر ﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ ٦﴾ 56](#_Toc238538986)

[معنی (هدایت) در زبان عربی و در شریعت 56](#_Toc238538987)

[تفسیر ﴿ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ﴾ 62](#_Toc238538988)

[یادآوری 67](#_Toc238538989)

[تفسیر ﴿صِرَٰطَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمۡتَ عَلَيۡهِمۡ﴾ 70](#_Toc238538990)

[یادآوری 74](#_Toc238538991)

[تفسیر ﴿غَيۡرِ ٱلۡمَغۡضُوبِ عَلَيۡهِمۡ﴾ 75](#_Toc238538992)

[تفسیر ﴿غَيۡرِ ٱلۡمَغۡضُوبِ عَلَيۡهِمۡ وَلَا ٱلضَّآلِّينَ﴾ 77](#_Toc238538993)

[بحثی درباره (ال‍‌) در (المغضوب) 78](#_Toc238538994)

[(ضلالت) در زبان عربی و در شریعت 80](#_Toc238538995)

[دعا در سورة فاتحه 81](#_Toc238538996)

[بحثی دربارة (آمین) 82](#_Toc238538997)

مقدمه

حمد و سپاس خدایی را که صاحب همه محامد و خیرات و فضایل است. ستایش شایسته اوست که دارای «اسماء حسنی» و صفات والاست. حمد و سپاس شایسته خدایی که همه ستودنی‌ها را به کامل‌ترین وجه داراست. سپاس مخصوص خدایی است که ما را به اسلام هدایت کرده و توفیق و التزام به خیر و برکات پایبندی به قرآن و سنت در حد توانمان را ارزانی فرمود. سپاس خدایی را که به خاطر خیرات ستودنی است و در هر حال ستوده می‌شود. و شهادت می‌دهم به اینکه خدایی بحق جز خدای یگانه و بی‌شریک وجود ندارد، و به اینکه محمد بنده و فرستاده او، و برگزیده و خلیل وی می‌باشد. درود و سلام خدا بر او و آل و اصحاب او و – تا روز قیامت – بر کسانی که راه آنان را بپیمایند. اما بعد:

از خداوند متعال مسألت می‌نمایم که بنده و شما را از زمره کسانی قرار دهد که از قرآن نفع می‌برند و در آن تدبر می‌کنند، کسانی که قرائت، تلاوت، حفظ، تدبر و فهم آن برایشان آسان می‌باشد. و از او مسألت می‌نمایم از قرآن چیزی را به ما بیاموزد که باعث روشنی چشمانمان و گشادگی سینه‌هایمان گردد. ابتدای قرآن کریم سوره فاتحه قرار دارد و لذا اولین جایی که باید تفسیر شود این سوره ارزشمند است، و علاوه بر اینکه باید از جهت قرآن بودن و نیاز به فهم آیات هفتگانه آن تفسیر شود، تفسیر آن از این جهت نیز لازم است که در نماز که بزرگترین ارکان عملی اسلام است باید خوانده شود و برای کسی که به هنگام نماز در آیاتی که می‌خواند و هر چه از علم، فهم و اعتقاد بر زبان می‌راند، تدبر نماید، ثوابش بیشتر می‌شود.

اسامی سورة فاتحه[[1]](#footnote-1)

پیغمبر ص در روایت صحیحی این سوره را «السبع الـمثاني[[2]](#footnote-2) والقرآن العظيم» نامیده است: «سوره فاتحه همان السبع المثانی و القرآن العظیم است که به من داده شده است»[[3]](#footnote-3).

و از آن جهت «فاتحة الکتاب» نامیده شده چون قرآن با این سوره آغاز می‌شود، و نیز نماز با خواندن آن شروع می‌شود، همچنانکه بخاری این علت را در کتاب خودش آورده است.

و از آنجا که همه معانی قرآن در این سوره مذکور است، بنابراین «امّ‌الکتاب»[[4]](#footnote-4) و «ام‌القرآن»[[5]](#footnote-5) نامیده می‌شود و با این اعتبار همه مفاهیم قرآن به این سوره برمی‌گردد. این مسأله به هنگام شروع به فهم سوره و یا در پایان [یادگیری] تفسیر آن روشن می‌شود.

جایگاه والای سورة فاتحه

پیغمبر ص در مورد عظمت این سوره در یک حدیث قدسی صحیح فرموده‌اند «خداوند فرموده است: نماز را بین خود و بنده‌ام دو نصف کرده‌ام که یک نصفه آن مال من و نصفه دیگر آن مال بنده‌ام می‌باشد و به بنده‌ام [در این نصفه خودش که دعاست] هر چه بخواهد، داده می‌شود»[[6]](#footnote-6). و مرادش از نماز -الصلاة- در این حدیث سوره فاتحه بوده است.

بنابراین سوره فاتحه بین بنده در حال نماز و خدایش تقسیم شده است و این عظمت سوره را می‌رساند.

پیغمبر ص در ادامه حدیث می‌فرماید: «خداوند می‌فرماید: هنگامی که بنده می‌گوید: ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٢﴾ خدا می‌فرماید: بنده‌ام مرا ستایش کرد. و هنگامی که بنده می‌گوید: ﴿ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ ٣﴾ خداوند می‌فرماید: بنده‌ام بر من ثناء کرد. و هنگامی که بنده می‌گوید: ﴿مَٰلِكِ يَوۡمِ ٱلدِّينِ ٤﴾ خداوند می‌فرماید: بنده‌ام مرا تمجید نمود، هنگامیکه بنده می‌گوید: ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ ٥﴾ خداوند می‌فرماید: این [آیه، حد فاصله آن دو نصفه] بین من و بنده‌ام بود و بنده‌ام هر چه بخواهد برآورده می‌شود، و هنگامیکه بنده می‌گوید: ﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ ٦ صِرَٰطَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمۡتَ عَلَيۡهِمۡ غَيۡرِ ٱلۡمَغۡضُوبِ عَلَيۡهِمۡ وَلَا ٱلضَّآلِّينَ ٧﴾ خداوند می‌فرماید: این [نصفه] بنده‌ام است و هر چه بخواهد، برآورده می‌شود.

این توصیف سوره فاتحه بود به وسیله حدیث قدسی که بیگمان این پاداش‌ها فرع بر فهم سوره، درک معانی آن و تدبر در آیاتش می‌باشد و عالم و جاهل برابر نیستند.

کسی که این آیات را می‌خواند و در معانی آن تعقل و دلالات آن را درک می‌کند، قطعاً با کسی که فقط با زبانش آنها را می‌خواند در حالیکه قلبش غافل بوده و یا اصلاً نسبت به معانی آن جاهل است، برابر نیستند. چه امر عظیی که خدا در نماز از طریق قرائت این سوره مورد خطاب قرار می‌گیرد! این همان سوره فاتحه و «السبع المثانی» است که پیغمبر ص در تفسیر آیه زیر فرموده است: ﴿وَلَقَدۡ ءَاتَيۡنَٰكَ سَبۡعٗا مِّنَ ٱلۡمَثَانِي وَٱلۡقُرۡءَانَ ٱلۡعَظِيمَ ٨٧﴾ [الحجر: ٨٧]. «ما به تو سوره حمد (که داراى هفت آیه است) و قرآن عظیم دادیم».

بنابراین همچنانکه در حدیث بخاری و ... که از ابوسعید بن مُعلَّی روایت کرده‌اند و ذکر آن گذشت، مراد از «السبع المثانی» سوره فاتحه است و نیز چنانکه پیغمبر ص تفسیر نموده‌اند: مراد از «القرآن العظیم» به همراه «السبع المثانی» سوره فاتحه می‌باشد.

شروع تلاوت سوره فاتحه با خواندن «استعاذه»[[7]](#footnote-7) و «بسمله»[[8]](#footnote-8)

تلاوت این سوره با بسمله، و استعاذه‌ای که خداوند در قرآن دستور خواندن آن را قبل از قرائت داده است، آغاز می‌شود بنابراین لازم است خواننده قرآن معنی و مفهوم استعاذه را بداند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَإِذَا قَرَأۡتَ ٱلۡقُرۡءَانَ فَٱسۡتَعِذۡ بِٱللَّهِ مِنَ ٱلشَّيۡطَٰنِ ٱلرَّجِيمِ ٩٨﴾ [النحل: ٩8].«هنگامى که قرآن مى‏خوانى، از شر شیطان مطرود، به خدا پناه بر».

صیغه‌های استعاذه

تلاوت کننده قرآن، چه در نماز و چه در غیر آن صورت باید قرائتش را با گفتن «أعوذ بالله من الشيطان الرجيم» غاز کند، و چنانچه برای تنزیه و تعظیم خداوند، صفاتی را بعد از آن بیاورد نشانه‌ جهالتش نیست، مثلاً بگوید «اَعوذُ باللهِ السميعِ العليمِ من الشيطان الرجيم» زیرا در احادیث بر این امر صحّه گذاشته شده است و هر دو نوع - ذکر الله در استعاذه بدون صفت و یا به همراه صفات- جایز است، همچنانکه امام شاطبی می‌فرمایند:[[9]](#footnote-9)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| على ما أتى في النحل يسراً وإن تزِد |  | لربّك تنزيهاً فلست مجهّلاً ج |

- [تلاوت قرآن را آغاز می‌کنی با گفتن استعاذه] به همان صیغه‌ای که در سوره نحل [آیه 98] ذکر شده که برای سهولت [اینگونه] آمده است و اگر به جهت تنزیه پروردگارت [صفتی] را با او همراه گردانی، جاهل نامیده نمی‌شوی. بنابراین در استغاذ هر صفتی [از صفات مذکور در قرآن و حدیث] را بخواهی می‌توانی با اسم الله همراه گردانی، مثلاً بگویی: «اَعوذُ باللهِ السميعِ العليمِ من الشيطانِ الرجيمِ»[[10]](#footnote-10) و لو اینکه بگویی: «اَعوذُ باللهِ الحيِّ القيومِ من الشيطانِ الرجيمِ» صحیح می‌باشد زیرا هر دو صورت استغاذه -بدون صفت و با ازدیاد صفت- منقول است و البته تبعیت (از صفات منقول در استغاذه) بهتر است و دو صیغه منقول داریم:

اولی: «أعوذ بالله من الشيطان الرجيم»[[11]](#footnote-11) که در قرآن ذکر شده.

دومی: صیغه‌ای که در سنّت وارد شده است: «اَعوذُ بِاللهِ السميعِ العليمِ مِن الشيطانِ الرجيمِ من هَمْزِهِ ونَفْخِهِ و نَفْثِهِ»[[12]](#footnote-12).

**هَمْزُ الشيطان**: یعنی «الموتة» و آن به معنی جنون است: نوعی بیماری که در آن شخص دچار خفگی می‌شود.

**نَفْخُ الشيطان**:یعنی تکبر.

**نَفْثُ الشيطان**:شعر [و یا سحر و جادویی] که منظور باطلی از آن اراده شود، همچنانکه در احادیث این معانی آمده است.

پس معنی این صیغه از استعاذه چنین شد: پناه می‌‌برم به خداوند شنوای دانا از جنون و کبر و سحر شیطان مطرود.

معنی استعاذه

تلاوت کننده باید بگوید «أعوذ بالله من الشيطان الرجيم» و «أعوذ» به معنی چنگ می‌زنم، پناه می‌برم و پناهنده می‌شوم.

«بالله» یعنی به معبود به حقّی که غیر او را عبادت نکرده و امورم را جز به او نسپارم. «من الشيطان الرجيم» یعنی از شر شیطانی که رجم و سنگسار شده و از رحمت خداوند تبعید و مطرود گردیده، چه شیطان جنّی باشد، چه إنسی. تا مبادا آزاری به جسم من و یا خلل و نقصی در دینم وارد کنند و یا مرا از التزام به اوامر پروردگار باز دارند و به مسیری سوق دهند معبود و مولای من دوست ندارد.

و در آیات: ﴿وَقُل رَّبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنۡ هَمَزَٰتِ ٱلشَّيَٰطِينِ ٩٧ وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَن يَحۡضُرُونِ ٩٨﴾ [المؤمنون: ٩٧ – ٩٨].«و بگو: پروردگارا! از وسوسه‏هاى شیاطین به تو پناه مى‏برم و از اینکه آنان نزد من حاضر شوند (نیز) -اى پروردگار من- به تو پناه مى‏برم!».

و آیه: ﴿قُلۡ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلۡفَلَقِ ١﴾ [الفلق: ١].

«بگو: پناه می‌برم به خداوندگار سپیده‌دم».

و نیز آیه ﴿قُلۡ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلنَّاسِ ١﴾ [الناس: ١].

«بگو: پناه می‌برم به پروردگار مردمان».

در همه آیات فوق که از فعل «أَعُوذُ» استفاده شده معنی آیات پناه بردن، چنگ زدن و پناه گرفتن از شر شیطان است که مبادا آسیبی برساند.

زمانی که می‌گویی: «أَعُوذُ»، به این معنی است که قلب و درونت را از بازداشتن شر از خودت از هر چه غیر خداست رها می‌گردانی و می‌دانی تنها کسی که شر شیطان و شیاطین جن و انسی را از تو دور می‌کند فقط خداوند متعال است و بس.

مناسبت استعاذه با تلاوت قرآن این است که چنانکه شخصی بخواهد قرآن تلاوت کند، شیطان برای منصرف کردی وی از تدبر در آیات و به منظور وسوسه کردن وی و غیر ملتزم کردن وی به آنچه می‌خواند در کنارش [و بلکه در درونش] حاضر می‌شود و همه این موارد و امثال آن از فتنه‌گریهای شیطان به حساب می‌آیند که باید از آنها به خدا پناه برد.

گفتیم که «بالله» یعنی [پناه می‌برم] به معبود به حقّی که ورای او هیچ معبودی نیست، به معبودی که او را عبادت کرده و در تمام عبادت متوجه اوییم.

و در ضمنِ معنی فوق معانی ربوبیت نیز دربردارد از جمله: تفویض و واگذاری امور به او، توکل بر او، چنگ زدن به [ریسمان] او، طلب خیر و دوری از شر از او، و او خدایی است که فرمانروایی همه چیز به دست او می‌باشد.

استعاذه و پناه بردن به غیر خدا شرک است.

در استعاذه کسی که به او پناه برده می‌شود خدای یگانه است و استعاذه یکی از عبادات است ولی عبادتی قلبی بوده که برای خدا جایز نمی‌باشد و هر کس به غیر خدا پناه ببرد قطعاً دچار شرک شده، زیرا تنها خداست که در برابر شر، از انسان حمایت می‌کند و خیر می‌رساند و شر را باز می‌دارد، همچنانکه می‌فرماید: ﴿وَإِن يَمۡسَسۡكَ ٱللَّهُ بِضُرّٖ فَلَا كَاشِفَ لَهُۥٓ إِلَّا هُوَۖ وَإِن يَمۡسَسۡكَ بِخَيۡرٖ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ١٧﴾ [الأنعام: ١٧]. «اگر خداوند زیانى به تو برساند، هیچ کس جز او نمى‏تواند آن را برطرف سازد! و اگر خیرى به تو رساند، او بر همه چیز تواناست؛ (و از قدرت او، هرگونه نیکى ساخته است)».

و در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: ﴿وَإِن يَمۡسَسۡكَ ٱللَّهُ بِضُرّٖ فَلَا كَاشِفَ لَهُۥٓ إِلَّا هُوَۖ وَإِن يُرِدۡكَ بِخَيۡرٖ فَلَا رَآدَّ لِفَضۡلِهِۦۚ يُصِيبُ بِهِۦ مَن يَشَآءُ مِنۡ عِبَادِهِۦۚ وَهُوَ ٱلۡغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ ١٠٧﴾ [یونس: ١٠٧]. «و اگر خداوند، (براى امتحان یا کیفر گناه،) زیانى به تو رساند، هیچ کس جز او آن را برطرف نمى‏سازد؛ و اگر اراده خیرى براى تو کند، هیچ کس مانع فضل او نخواهد شد! آنرا به هر کس از بندگانش بخواهد مى‏رساند؛ و او غفور و رحیم است!».

و همچنین می‌فرماید: ﴿مَّا يَفۡتَحِ ٱللَّهُ لِلنَّاسِ مِن رَّحۡمَةٖ فَلَا مُمۡسِكَ لَهَاۖ وَمَا يُمۡسِكۡ فَلَا مُرۡسِلَ لَهُۥ مِنۢ بَعۡدِهِۦۚ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ٢﴾ [فاطر: ٢].

«هر رحمتى را خدا به روى مردم بگشاید، کسى نمى‏تواند جلو آن را بگیرد؛ و هر چه را امساک کند، كسى غیر از او قادر به فرستادن آن نیست؛ و او عزیز و حكیم است».

پس کسی که شر را از بنده‌اش باز می‌دارد و به او خیر و برکت افاضه می‌کند خداست، و بزرگترین فتنه‌انگیز برای بنده مؤمن شیاطین مطرودند که عبارت‌اند از ابلیس و لشکریان جنّی و انسی وی. و از آنجا که والاترین و با ارزش‌ترین دارایی بنده مؤمن در زندگی استقامت بر راه اسلام است و از آنجا که این استقامت جز در سایه پناه بردن و پرهیز و حذر از آفات و شروری که از جانب شیاطین جن و انس متوجه اوست، ممکن نیست، لذا بنده باید از شر شیطان مطرود به خداوند پناه ببرد.

معنی واژه «شیطان» در زبان عربی

علماء گویند: واژه «شیطان» از «شَطْن» به معنی بُعد و دوری مشتق شده است، زیرا شیطان در زبان عربی هر چیزی را که از خیر دور باشد، شامل می‌شود و به همه شیطان اطلاق می‌شود[[13]](#footnote-13). یا بر هر چیزی که با هم جنسهای خود تفاوت بسیار داشته باشد اطلاق می‌شود و لذا به ابلیس، شیطان گفته شده وقتی به صورت مطلق شیطان گفته شد، ابلیس را شامل می‌شود، گرچه شیطان، شیاطین جن و انس را فرا می‌گیرد، زیرا شیاطین انسی و جنی از خیر و صلاح بدورند.

و این شعر نیز شاهد مثال است که:[[14]](#footnote-14)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| أيُّمَا شاطِنٍ عَصَاهُ عَكاهُ ج |  | ثُمَّ يُلقَى في السِّجنِ والأَغْللالِ |

«هر دررونده‌ای که قصد سرپیچی از [سلیمان ] را داشت او را محکم بسته و سپس به زندان انداخته شده و به نحل و زنجیر کشیده می‌شد.

(ایما شاطن) یعنی هر بعیدی، بنابراین (شَطن) یعنی (بُعد)، همچنین به بعضی از حیوانات شیطان گفته می‌شود، به اعتبار تفاوت بسیار با هم‌جنسهای خود و یا دوری‌شان از خیر و صلاح. همچنانکه در صحیح مسلم آمده که ابوذر از پیغمبر ص روایت می‌کند که: «سگ سیاه شیطان است»[[15]](#footnote-15) و نیز نقل شده که پیغمر ص، شخصی را که دید که کبوتری را دنبال می‌کرد، فرمودند: «شیطانی است به دنبال شیطان»[[16]](#footnote-16).

و نیز ابن وهب / در حدیثی با سند صحیح روایت می‌کند که برای عمر بِرْذَونی[[17]](#footnote-17) آوردند و عمر سوار آن شد و دید با تکبر و تبختر راه می‌رود، خواست او را از این کار باز دارد ولی آن اسب به کارش ادامه داد، عمر از آن پیاده شد و فرمود: «مرا جز بر شیطانی سوار نکردید»[[18]](#footnote-18).

بنابراین شیطان در اصل بر هر موجود بدور از خیر و صلاح و یا متفاوت از همجنسان خودش اطلاق می‌شود.

این معنی کلمه به صورت عام بود، ولی در معنی خاص، این واژه بر موجود دور از خیر و صلاح و موصوف به شرارت اطلاق می‌شود، و این دور از خیر، یا اصالتی است مثل ابلیس و افرادی از ذریه‌اش که پیرو اویند و یا به خاطر تأثیرپذیری است، مثل انسانهایی که تبدیل به شیطان می‌شوند. و لذا خداوند فرموده که از وسوسه‌های شیاطین به خدا پناه ببریم: ﴿وَإِمَّا يَنزَغَنَّكَ مِنَ ٱلشَّيۡطَٰنِ نَزۡغٞ فَٱسۡتَعِذۡ بِٱللَّهِۚ إِنَّهُۥ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ٢٠٠﴾ [الأعراف: ٢٠٠]. «و هرگاه ‏وسوسه‏اى از شیطان به تو رسد، به خدا پناه بر؛ كه او شنونده و داناست».

که این امر در چند آیه تکرار شده است.

بنابراین بنده نیاز شدیدی دارد به اینکه از شیطان به خدا پناه ببرد، چراکه شیطان انواع حیله‌ها را بکار می‌گیرد تا بتواند به بدن و جسم انسان، به قلب و درون او، به اهل و عیال او و به مال و دارایی او آسیب و ضرر برساند. و شیطان دیده نمی‌شود و مکر و حیله‌اش در صورتی که شیطانی جنّی باشد دیده نمی‌شود، و چنانچه شیطان اِنسی باشد او نیز در برابر مؤمن مکر می‌کند و در برابر دشمنان خودش نیرنگ بکار می‌برد و کسی جز خدا نمی‌تواند انسان را از همه این مکر و نیرنگها در امان بدارد و پناه دهنده حقیقی فقط اوست: ﴿قَالَ لَا عَاصِمَ ٱلۡيَوۡمَ مِنۡ أَمۡرِ ٱللَّهِ إِلَّا مَن رَّحِمَ﴾ [هود: ٤٣]. «(نوح ) گفت: امروز هیچ نگهدارى در برابر فرمان خدا نیسست؛ مگر آن كس را كه او رحم كند».

معنی واژه «رجیم» در زبان عربی

شیـطان در استعـاذه (به رجیـم) وصف شـده که معنی آن مرجـوم -سنگسار شده – است یعنی صیغه (فعیل) به معنی (مفعول) آمده است.

رجم در زبان عربی، در اصل به معنی انداختن و پرتاب چیزی بر مرجوم است، حال این پرتاب و زدن یا گفتاری است یا کرداری. استعمالات دیگری نیز دارد مثل (رجم به معنی کشتن یا (رجم بالغیب) یعنی گمان بردن و بدون دلیل و برهان چیزی را گفتن[[19]](#footnote-19). قرآن این واژه را در همه این معانی بکار برده، مثلاً می‌گوید: ﴿لَئِن لَّمۡ تَنتَهِ لَأَرۡجُمَنَّكَ﴾ [مریم: ٤٦]. «اگر (از این كار) دست برندارى، تو را سنگسار مى‏كنم».

و نیز در قرآن آمده که: ﴿رَجۡمَۢا بِٱلۡغَيۡبِ﴾ [الكهف: ٢٢]. یعنی گمان بردن به غیب که از نوع گفتاری است.

و در این گفته شاعر نیز همین معنی مدنظر است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وما الحربُ إلاَّ ما عَلِمتُم وذقتم |  | وما هو عنها بالحديث الـمرجم |

جنگ جز همانی نیست که درک کرده و چشیده‌اید و این معلومات شما نسبت به جنگ گمان و خیال نیست [بلکه عین واقعیت است].

پس (الشيطان الرجيم) یعنی سنگسار شده و دور شده از خیر و صلاح، (رجیم) به معنی (مرجوم).

هوشیاری و پرهیز از وسوسه شیطان مطرود

حال که درک کردیم شیطان اینگونه و خیلی دور از خیر و صلاح است و کسی که به خدا پناه می‌برد و قرآن را باز کرده و این سوره ارزشمند را می‌خواند طالب خیر و صلاح بوده و به آن سمت رو کرده است، پس چنین شخصی باید از شیطان پرهیز کند، شیطانی که مطرود و از رحمت خدا بدور است.

بی‌شک وسوسه‌گری شیطان به اندازه تنوع انسانها متنوع است و جز کسی را که خدا از وسوسه او ایمن کرده، هر کسی به نوعی از شیطان آسیب دیده است، بنده خدا وقتی قرائت می‌کند این مطلب در ذهنش تداعی می‌شود و لذا به خدا پناه برده و به ریسمان وی چنگ می‌زند و از او پناه می‌خواهد تا از شر این شیطان که دشمن اوست و بنده مؤمن هیچ وقت دشمنی‌اش را فراموش نمی‌کند، ایمن گرداند. و چنانچه قاری قرآن این را بداند نیرویی در خود می‌یابد که از او – به فضل خدا در برابر وسوسه‌های شیطان – حمایت و حفاظت می‌کند و لذا این بنده همیشه در حال پناه بردن به خدا، از شر شیطان مطرود خواهد بود.

آیا «بسم الله الرحمن الرحیم» آیه است؟

خداوند در ابتدای قرآن فرموده ﴿بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ ١﴾ که علماء درباره آن اقوالی دارند[[20]](#footnote-20).

ولی رأی صحیح و قول سدید این است که این یک آیه بوده که در ابتدای هر سوره برای فاصله انداختن بین سوره‌ها خوانده می‌شود، بنابراین آیه‌ای از قرآن است ولی آیه‌ای از هر سوره نیست مگر موردی که در سوره نمل آمده ﴿إِنَّهُۥ مِن سُلَيۡمَٰنَ وَإِنَّهُۥ بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ ٣٠﴾ [النمل: ٣٠]. «این نامه از سلیمان است، و چنین مى‏باشد: به نام خداوند بخشنده مهربان».

و در ابتدای سوره برائت خوانده نمی‌شود و آیه نیست.

معنی ﴿بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ ١﴾

قرآن با ﴿بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ ١﴾ آغاز شده و از آن جهت که در این آیه و از طریق این آیه خیر و برکات فراوانی را که فقط خدا مقدار آنها را می‌داند، می‌توان حاصل کرد، لذا این آیه از بزرگترین نعمتهای الهی بر پیروان همه انبیاء می‌باشد.

تفسیر کلی ﴿بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ ١﴾ چنین است که تالی و قاری قرآن می‌گوید: قرآن را تلاوت می‌کنم با استعانت از همه اسامی معبود بحقّ، خدایی که خود را (الرحمن الرحيم) نامیده و همانی که صفت رحمت را به صورت کامل داراست که آثار فراوان و بزرگی به دنبال دارد. بنابر این قاری قرآن، قرآن را با استعانت از همه اسامی خدا و توسل به الله و همه اسامی وی می‌خواند.

از اینجا می‌تواند پی برد که بنده‌ای که أسامی والای خدا و صفات عالی را خوب شناخته، به هنگام گفتن این کلام، آن معانی و مفاهیم در ذهنش نقش می‌بندند، به این معنی که آثار آن اسامی و صفات را در ملکوت خداوند مشاهده می‌کند و لذا انواع علوم، محبت، حسن ظن به خدا و توکل به او بر قلبش سرازیر می‌شود، و همه این‌ها مناسبت دارد با مقصود ما از شروع کردن با ﴿بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ ١﴾ بنابراین، این آیه واقعاً آیه بزرگی است.

توضیح مُتعلَّق جار و مجرور (بسم)

علماء گویند: جار و مجرور (بسم الله) حتما باید به یک فعل یا مصدر و یا چیزی که متضمن معنی فعل است متعلَّق باشند. که بعضی از علماء متعلَّق آن را مصدر می‌دانند[[21]](#footnote-21) یعنی تقدیر اینگونه می‌‌شود: (ابتدائی بسم الله ...) یا (تلاوتی بسم الله ...) و علت این امر آن است که در قرآن (بسم الله) وجود دارد که متعلَّق آن اسم است نه فعل، آنجا که می‌فرماید: ﴿وَقَالَ ٱرۡكَبُواْ فِيهَا بِسۡمِ ٱللَّهِ مَجۡرٜىٰهَا وَمُرۡسَىٰهَآ﴾ [هود: ٤١]. «به نام خدا بر آن سوار شوید! و هنگام حركت و توقف كشتى، یاد او كنید».

در این آیه (بسم الله) متعلق است به (مجراها) که یک مصدر و در نتیجه یک اسم است نه فعل.

در مقابل، علمای دیگری - که رأی آنها قوی‌تر و صحیح‌تر است – می‌گویند: (بسم الله ...) متعلَّق به فعلی است که مناسب مقصود ما باشد، پس برای کسی که می‌خواهد قرآن بخواند و (بسم الله) می‌گوید، تقدیر چنین است:[[22]](#footnote-22)

(أَقرأ بسم الله)، همچنانکه در اولین آیات نازله شبیه این وجود دارد: ﴿ٱقۡرَأۡ بِٱسۡمِ رَبِّكَ ٱلَّذِي خَلَقَ ١﴾ [العلق: ١]. «بخوان به نام پروردگارت كه آفرید».

در اینجا یعنی قبل از شروع قرائت قرآن تقدیر چنین می‌شود: (أقرأُ بسم الله) و یا (أتلُو بسم الله) و به این معنی: در حالی که از همه اسامی خدا استعانت می‌جویم و به همه آنها توسل می‌کنم قرآن را می‌خوانم و تلاوت می‌کنم.

معنی و مفهوم (بِسْمِ اللَّهِ)

بعضی از علما گفته‌اند: (بسم الله) یعنی (بالله) ولی این خیلی مناسب نبوده و بلکه رای درست این است که (بسم الله) جمیع اسامی خدا را شامل می‌شود. زیرا (اسم) به صورت مطلق آورده شده است بنابراین می‌توان گفت مراد از (بسم الله)، جمیع اسامی الله می‌باشد، و این امر بر روان قاری قرآن تأثیرگذار است: بعضی از مردم به هنگام تلاوت آن بعضی از اسامی خدا را به یاد می‌آورند، در حالی که بعضی دیگر، اسامی دیگری به ذهنشان متبادر می‌شود، و هر یک از اینها انواع خاصی از عبودیت و بندگی را باعث می‌شود که چه بسا در انسانها متناسب با مقصود و متناسب با حالشان متفاوت باشد. مثلاً قاری که دچار یک گرفتاری شده چه بسا به هنگام تلاوت (بسم الله) آن اسامی به ذهنش متبادر شوند که متضمن گشایش گره‌ها و مشکلات باشند و ناخودآگاه در ذهنش نقش می‌بندند، به همین ترتیب کسی که به رحمت خدا امیدوار باشد به یاد انواع صفات جمال خدا می‌افتد، و کسی که گناهی مرتکب شده صفات جلال و عظمت در ذهنش تداعی می‌شود، چون (بسم الله) همه اسامی خدا را شامل می‌شود.

به همین دلیل می‌گوییم: رأی صحیح در مورد (بسم الله) این است که مخصوص اسم معینی نبوده و نیز تقدیرش (بالله) نمی‌باشد و کلمه (اسم) در آن زائد نیست که برای تأکید باشد و بلکه معنی عبارت این است که: قرآن را می‌‌خوانم در حالی که به همه اسامی خداوند -جل جلاله- توسل می‌جویم و یا استعانت می‌طلبم[[23]](#footnote-23).

معنی لفظ جلالة «اَلله»

(بسم الله) در مورد (الله) و تفسیر آن عبارات مختلفی وجود دارد که به خاطر اهمیت مسأله در اعتقاد، من در اینجا به تفصیل به بیان آن می‌پردازم.

محققین بر این باورند که: (الله) بزرگترین اسم خدا بوده. به این معنی که یک اسم عَلَم برای معبود بحقّ می‌باشد. زیرا خدایانی که به همراه خدا عبادت می‌شوند بحقّ نیستند و بحقّ عبادت نمی‌شوند و معبود بحقّ خدای یگانه است ولاغیر.

بنابراین (الله) اسم عَلَمی است برای معبود بحقّ[[24]](#footnote-24). و قول صحیح این است که (الله) مشتق است نه جامد[[25]](#footnote-25)، اصل آن (الإله) بوده ولی همزه برای تخفیف به جهت کثرت استعمال در وضع اولیه‌اش در ابتدای زندگی بشری حذف شده و لذا (الإله) تبدیل به (الله) شده است و به این دلیل [عَلَم شده] که شرک و پرستش خدایانی دیگر بعد از این مرحله روی داده است.

و اگر اصلش(الإله) باشد پس وزن آن (فِعال) خواهد بود به معنی(مفعول) یعنی(مألوه) مثل فراش به معنی مفروش –گستردنی- و وطاء به معنی موطوء -لگدمال شده- و ... و آمدن (فِعال) به معنی (مفعول) همچنانکه پیداست در زبان عربی زیاد است.

و (مألوه) اسمی است برای کسی که به حق عبادت شده از أَلِهَ، يَأْلَهُ، إِلاهَهً وأُلُوهَهً به معنی پرستش شد پرستشی آمیخته به محبت، رغبت و امیدواری.

و معنی (ألإلاهة) عبادت است نه ربوبیت و یا معنی آن تصرف در امور است. به همین علت ابن عباس - که به طرق گوناگونی از او نقل شده به گونه‌ای که صحت این قرائت توسط او را ثابت می‌کند[[26]](#footnote-26)- در سوره اعراف آیه 127، می‌خوانده (وَ يَذَرَكَ وَإِلاهَتَكَ)[[27]](#footnote-27) یعنی تو را به همراه عبادتت ترک کنند. زیرا آیه در مورد فرعون است و او عبادت می‌‌شد نه اینکه عبادت کند، همچنانکه در جای دیگر، خداوند (به نقل از فرعون و از زبان او خطاب به قومش) می‌گوید: ﴿مَا عَلِمۡتُ لَكُم مِّنۡ إِلَٰهٍ غَيۡرِي﴾ [القصص: ٣٨].

«فرعون گفت: اى جمعیت اشراف! من خدایى جز خودم براى شما سراغ ندارم».

بنابراین (ألاِلاهة) به معنی عبادت است و بیت زیر که از رجز مشهوری است همین مطلب را تأیید می‌کند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لِلّهِ دَرُّ الغَانِيَاتِ الـمُدَّهِ ج |  | سَبَّحْنَ وَاسْتَرْجَعْنَ مِنْ تَأَلُّهِي[[28]](#footnote-28) ج |

عجبا! از این خواننده‌های زن سیاه‌پوست که به تسبیح و تکرار عبادت من پرداختند.

بنابراین شنونده، از لفظ (الله) می‌فهمد که مراد عبادت بحقّ برای مستحقّ بحقّ است و بدنبال آن معنی ربوبیت به ذهنش متبادر می‌گردد.

همانا کسی که عبادت بحق برای اوست شایسته است به تنهایی و بدون شریک عبادت شود، بی‌شک این مفهوم متضمن معنی ربوبیت نیز می‌باشد و چنین خدایی شایسته ربوبیت است، زیرا شایسته عبادت بدور از شرک نیست جز کسی که حکومت و فرمانروایی همه چیز به دست اوست، به همین دلیل در قرآن به هنگام محاجّه با مشرکین، در جاهای زیادی به اقرار مشرکین به توحیدی ربوبی در ردّ انکار توحید الوهیتشان احتجاج شده است، همچنانکه به تفصیل ذکر خواهد شد.

بنابراین (بسم الله) ناظر به همه اسامی خدا، معبود بحقّ، می‌باشد و لذا با گفتن آن همه اسامی باطلی که برای خدایان باطل وجود دارد از قلب گوینده دور افکنده شده و قلبش خالصانه متوجه خدا خواهد شد هم در رویکردش و هم در شروع تلاوت قرآن.

معنی «الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ»

رحمان و رحیم دو صفتند برای الله، رحمان صفت اول و رحیم صفت دوم.

و می‌توان گفت که رحیم صفت است برای رحمان به این اعتبار که رحمان اسم خدا بوده و دلالت بر ذات متصف به (رحمت) می‌کند.

یا اینکه رحمان و رحیم دو اسم از اسامی والای الله می‌باشند که هر دو متضمن صفت رحمت هستند و رحمان عامتر، فراگیرتر و بلیغ‌تر از رحیم است.

رحمان صیغه مبالغه (رحمت) است و لذا مبالغه‌اش از رحیم زیادتر، دامنه شمولش گسترده‌تر و تأثیر و گستره آن بیشتر است. و به همین دلیل بعضی گفته‌اند: رحمان یعنی رحمان در دنیا و آخرت و رحیم یعنی رحیم در آخرت[[29]](#footnote-29).

می‌گویم: درست و صحیح وجود فرق بین این دو است[[30]](#footnote-30)، رحمان عامتر و فراگیر است و در مقابل (رحیم) خاصّتر می‌باشد: یعنی خداوند دارای رحمت خاص بوده و رحمت خاص خدا شامل حال مؤمنین می‌شود در حالی که رحمت عامّ وی همه چیز را دربرمی‌گیرد، همچنانکه می‌فرماید: ﴿وَرَحۡمَتِي وَسِعَتۡ كُلَّ شَيۡءٖۚ فَسَأَكۡتُبُهَا﴾ [الأعراف: ١٥٦]. «و رحمتم همه چیز را فراگرفته‏».

بنابراین رحمت خدا فراگیر بوده و همه چیز را در برمی‌گیرد، در جای دیگر می‌فرماید: ﴿رَبَّنَا وَسِعۡتَ كُلَّ شَيۡءٖ رَّحۡمَةٗ وَعِلۡمٗا﴾ [غافر: ٧ ][[31]](#footnote-31). «پروردگارا! رحمت و علم تو همه چیز را فراگرفته است».

گویند (بسمِ الله الرحمن)، خداوند متعال را در حال ثنا با اسم رحمان که متضمن صفت رحمت فراگیر است توصیف می‌کند، رحمتی که بیشترین تأثیر و گستردگی را دارد و همه چیز را دربرمی‌گیرد و لذا این بنده را هم شامل می‌شود، با این حال، بنده به رحمت خاص او نیز نیاز دارد و لذا در ادامه گفته‌اش (الرحیم) را نیز اضافه می‌کند.

شکی نیست که این تعلیمی است از جانب خدا برای بندگانش و نیز رحمتی است برای آنها که کلام خدا را با «بسمله» که به شدت به آن نیاز دارند شروع کنند و خداوند متعال از این بی‌نیاز است، ولی دوست دارد بنده‌اش او را تمجید کند و او را حمد و ثنا گوید و گفتار و کردارش با حمد و ثنا و ستایش خدا آغاز شود.

فوائد ﴿بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ ١﴾

با بیان آنچه گذشت می‌توان ملاحظه کرد که بر زبان آوردن این كلمه شریفِ ﴿بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ ١﴾ درِ انواع بندگی را بر دریچه قلب باز می‌کند، انواعی که بدون علم و آگاهی به معانی اسامی والای خدا و اسرار ترکیب این کلمات در بسمله قابل درک نیستند.

گفتن بسمله بعد از استعاذه پناه گرفتن است از ترس و خوف.

گفتن بسمله درهای امیدواری به خدا، محبت او و سپردن امور به او را بر روی قلب می‌گشاید.

گفتن بسمله اعتقاد است به اینکه فقط خداست که انسان را توفیق می‌دهد، تنها اوست که هدایت می‌کند و در آنچه بنده می‌خواند، تلاوت می‌کند، می‌خورد، می‌نوشد و در همه امورش برکت می‌آورد.

بنابراین [با گفتن استعاذه و بسمله] دو در بر روی قلب باز می‌شوند، دری از خوف الهی و دری از امیدواری به خدا، حسنِ توکل بر او و سپردن امور به وی.

معنی ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٢﴾

﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٢﴾ اولین آیه‌ای است در سوره فاتحه که حمد و ثنای خداوند در آن قرار گرفته است.

و همچنانکه قبلاً حدیث ابوهریره را به نقل از مسلم بیان کردیم[[32]](#footnote-32)، هنگامی که بنده می‌گوید: ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٢﴾ خداوند -جل جلاله- می‌فرماید: بنده‌ام مرا ستایش کرد[[33]](#footnote-33).

معنی حمد

حمد: ثنایی است که ریشه در محبت دارد و چنانچه ریشه در محبت نداشته باشد مدح نامیده می‌شود، و خداوند متعال هم محمود است و هم ممدوح، ولی حمد ایشان بزرگتر از مدحشان است زیرا مدح اکثراً ریشه در محبت ندارد در حالی که حمد، ثنا و ستایش محمود است با صفات کمال از روی محبت، بنابراین ستایش انواعی دارد.

پس معنی ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٢﴾ چنین است: همه انواع ستایشات و همه انواع ثناها شایسته معبود بحقّی است که (رب العالمین) است یعنی در جهانیان، در همه انواع موجودات، در خشکی و دریا، در زمین و آسمان، در آنچه می‌دانیم و آنچه نمی‌دانیم، در آنچه می‌بینیم و آنچه نمی‌بینیم، در آنچه می‌شنویم و آنچه نمی‌شنویم تصرف می‌کند. بنابراین همه ستایشات شایسته خدایی است که پروردگاری کاملی بر همه مخلوقات دارد.

(الحمد) از دو کلمه تشکیل شده است: (ال‍‌) و (حمد).

علماء می‌گویند[[34]](#footnote-34): این (ال‍‌) برای استغراق یعنی در برگرفتن و شمول همه اجناس است، بر این اساس معنی (الحمد) چنین می‌شود: همه انواع و اجناس ستایش.

انواع و اجناس ستایشی که خداوند متعال شایسته آنهاست کدامند؟

این انواع فراوانند ولی به صورت کلی در پنج دسته جا می‌گیرند که چنانچه بنده هر بار که ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٢﴾ را می‌خواند همه و یا یکی از آن پنج نوع را به ذهنش متبادر کند، انواع و ابوابی از محبت خدا، تمجید و تعظیم او و حسن ثنای الهی بر رویش گشوده خواهد شد و علوم، معارف و عباداتی قلبی برایش آشکار می‌شود که جز آنکس که در این حالت زندگی کرده و یا آن را دانسته باشد، کس دیگری به آن پی نخواهد برد.

ستایش‌های الهی پنج گونه‌اند

انواع ستایش‌های الهی پنج گونه می‌باشند:

نوع اول: خداوند از آن جهت مورد ستایش است که در ربوبیتش یگانه است، پروردگار مالک و سرور متصرف در تمام کائنات می‌باشد، تمام این کائنات رب و پروردگاری جز خدای یگانه ندارند، پس خدا را ثنا و ستایش می‌کنیم به جهت اینکه یگانه پروردگار تمام کائنات بوده و یگانه رب همه جهانیان و همه گونه‌هاست.

خداوند می‌فراید: ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي لَمۡ يَتَّخِذۡ وَلَدٗا﴾ [الإسراء: ١١١]. «ستایش براى خداوندى است كه فرزندى براى خود انتخاب نكرده است».

و نیز می‌فرماید: ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ فَاطِرِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ جَاعِلِ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ رُسُلًا﴾ [فاطر: ١ ]. «ستایش مخصوص خداوندى است آفریننده آسمانها و زمین، كه فرشتگان را رسولانى قرار داد».

این ستایشها همه متوجه معانی ربوبیت و توحید ربوبیت هستند، و می‌توان معانی ربوبیت و آثار آن در مخلوقات را در ذهن تداعی کرد، انواع تصرفات الهی، افاضه خیر و برکت او، بازداشتن از شر و مهربانی و رحمتش نسبت به بندگانش را به ذهن متبادر کرد. و انواع آثار ربوبیت الهی درمخلوقاتش را به یاد آورد که هر کدام به تنهایی شایسته بزرگترین ستایش به کاملترین وجه است.

نوع دوم: خداوند از آن جهت شایسته ستایش است که در الوهیت یگانه بوده و شریک ندارد یعنی به خاطر توحید الوهیت شایسته ثناست چون فقط (اله) حقیقی است و خداهای دیگر، غیر او معبود واقع نمی‌شوند مگر از طریق تجاوز، ظلم و ستم.

بنابراین تنها الله است که شایستگی آن را دارد بندگان به عبادتش بپردازند و در برابر او تعظیم کنند، او را دوست بدارند، به او امیدوار بوده و از او خوف داشته باشند، به او حسن ظن داشته و بر او توکل نمایند، از او استعانت طلبیده و به او پناه ببرند، از او یاری بخواهند و برای او قربانی کنند و تنها برای او اقامه نماز کنند. همه اینها فقط و فقط برای الله. پس خدا را باید ستایش کرد چون فقط اوست که شایسته همه این امور از جانب بندگان باشد، با همه اختلافاتشان، چه آنها که در خشکی‌اند و چه آنها که در دریا هستند و چه آنها که در فضا [هوا] باشند، همه او را تسبیح کرده، به ستایش او مشغولند و تنها او را عبادت می‌کنند و از مردم نیز آنها که فقط او را بپرستند بسیارند.

نوع سوم: خداوند از آن جهت مورد ستایش است که دارای اسمای حسنی و صفات والا می‌باشد. یعنی ستوده می‌شود به جهت داشتن آن اسمائی که در نهایت کمال و حُسن قرار دارند، و ستوده می‌شود به جهت داشتن آن صفات عالی و صفات کامل، چراکه از هر صفتی، کاملترینش را داراست و از هر صفت کاملی، اکمل آن را دارد، بنابراین نقصی ندارد و شر به او باز نمی‌گردد بلکه ذات والایش در اسماء و صفاتش کامل و بی‌عیب و نقص است.

و اسماء و صفات او آثار بزرگی در مخلوقاتش دارند که قلب با انواع ثنا و ستایش‌ها در آنها شناور می‌گردد.

چون در صفت و یا اسم (غفور) خدا تأمل نمایی به آثار مغفرت الهی بر بندگانش پی می‌بری. و زمانیکه در اسم (رحیم) خدا تأمل کنی آثار رحمتی را که بر بندگانش سرازیر کرده، و هنگامی که در اسم (عزیز) او تأمل کنی به عزت خدا نظر کرده و چگونگی قرار دادن این عزت برای خدا و کتاب خدا و رسول او و مؤمنان را در می‌یابی.

و چون در اسامی خدا تأمل کنی در می‌یابی که بی‌شکّ هر اسمی تأثیر خاص خودش را در زندگی و کائنات خواهد گذاشت.

بنده‌ای که این معانی اسماء و صفات را بداند و در آن تأمل نماید خدا را از روی محبت به گونه‌ای ستایش خواهد کرد که شخص جاهل به این معانی و مفاهیم از عهده آن عاجز است.

به همین دلیل محبوبترین کلام نزد خدا، تنزیه او از نقائص و اثبات صفات کمال برای اوست، همچنانکه در آخرین حدیث از کتاب «صحیح بخاری آمده که[[35]](#footnote-35): «دو کلمه [عبارت] در نزد خدا محبوب و بر زبان روان و در ترازوی اعمال [در آخرت] سنگین وزن هستند [که آن دو] سبحان الله وبحمده[[36]](#footnote-36) وسبحان الله العظيم»[[37]](#footnote-37) می‌باشند. این دو عبارت یا کلمه تسبیح خدا و ستایش او هستند و این دو بزرگترین کلام موجود می‌باشند.

نوع چهارم: خداوند از آن جهت مورد ستایش قرار می‌گیرد که قرآن را نازل کرده است، چنانکه می‌فرماید: ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ عَلَىٰ عَبۡدِهِ ٱلۡكِتَٰبَ وَلَمۡ يَجۡعَل لَّهُۥ عِوَجَاۜ ١﴾ [الكهف: ١]. «حمد مخصوص خدایى است كه این كتاب (آسمانى) را بر بنده (برگزیده)اش نازل كرد، و هیچ گونه كژى در آن قرار نداد».

خدا ستایش می‌شود به خاطر هر امری که در قرآن است، و هر نهی که در آن باشد، مورد حمد و ستایش است، زیرا اوامر خدا متضمن محبت اوست، یعنی انجام اوامر و اجتناب از نواهی را دوست می‌دارد، پس اوامر و نواهی‌اش در نزد او محبوبند به جهت امتثال [بندگان] به آن اوامر و اجتنابشان از آن نواهی.

بنابراین خدا ستایش می‌شود به خاطر نزول قرآن به جهت هدایت مردم و به خاطر این اوامر که صلاح مردم در آن است، در هر موردی که باشد، چه در احکام عبادات [به معنی خاص] باشد و چه در احکام معاملات، چه در احکام فردی باشد، و چه در احکامی جمعی، چه در احکام عملی سابق الذکر باشد، و چه احکام خبری و امور عقاید. خداوند به خاطر همه اینها ستایش می‌شود و کسی که این را بداند هنگامی که آیه ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ عَلَىٰ عَبۡدِهِ ٱلۡكِتَٰبَ﴾ را می‌خواند معنی ثنا و ستایش خدا به خاطر انزال این کتاب و این منت بزرگ بر بندگانش را درک می‌کند.

نوع پنجم: خداوند ستایش می‌شود به خاطر امور هستی و اراده آن امور وتقدیراتی که برای بندگانش کرده است که نعمتها را شامل می‌شود زیرا از زمره چیزهایی که خدا قرار داده این امور هستی می‌باشد، و عموم مردم به هنگام گفتن (الحمد لله) این معنی به ذهنشان متبادر می‌شود، یعنی معنی ستایش خدا به خاطر این نعمتها در حالی که این یکی از انواع متعدد محامد الهی است.

بنابراین محامد الهی فراوان و غیرقابل شمارش‌اند، و قلب بنده توانایی حمل همه آنها را با هم ندارد، لذا شایسته است به هنگام حمد خدا در نماز و یا در تسبیحات بعد از نماز یکی از این انواع را به یاد بیاورد و در آن تأمل نماید.

الحمد لله، الحمد لله، الحمد لله: در اذکار بعد از نماز می‌تواند به عنوان مثال ستوده شدن خدا را به علت ربوبیتش و آثار آن ربوبیت در مخلوقاتش و معانی ربوبیت به ذهن متبادر کند. در نماز دیگر معنی دوّمی را به یاد آورد و ... . تا به این ترتیب خدا را به همه انواع محامد، ستایش کرده باشد.

به همین دلیل در حدیث طولانی و مشهور شفاعت آمده که پیغمبر ص می‌فرماید: «رهسپار می‌شوم تا به زیر عرش می‌رسم، در برابر پروردگارم به سجده می‌افتم، سپس پروردگارم دری را از محامد و حسن ثنا بر من می‌گشاید که قبل از من بر کسی نگشوده است...»[[38]](#footnote-38) به این فرموده پیغمبر ص توجه کن که او نسبت به پروردگارش آگاهترین مخلوقات است، و ستایش او از ستایش همه نیکوتر و توصیف کردنش از همه بلیغ‌تر است، با این وجود دری جدید از درهای حمد و ستایش بر روی او گشوده می‌شود زیرا دریای حمد الهی چنان وسیع است که ستایشگران هر چند کوشش کنند، نمی‌توانند همه آنرا در نوردند. و بی‌شک این مسأله قلب بنده مؤمن را برای تعظیم خدا و ستایش او و محبت وی و بزرگداشت شأنش نرم می‌کند.

سپس گفته می‌شود [در ادامه حدیث سابق که]: «خدا می‌فرماید: ای محمد! سرت را بالا بگیر و درخواست کن تا به تو عطا شود و شفاعت کن تا شفاعتت مورد قبول واقع گردد».

﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٢﴾ این انواع پنجگانه حمد و ثنای الهی بود یعنی همه انواع و اجناس آن.

معنی (لِلَّهِ)

(لِلّه) یعنی شایسته خداست به این اعتبار که (لام) در (لله) لام استحقاق و شایستگی باشد و در اینجا مراد شایستگی داشتن و صاحب بودن است، پس خدا مالک همه محامد و همچنین او شایسته ستایش است، هیچ کسی جز او، این گونه شایسته ثنا نیست. مخلوقات هر یک شایسته یک نوع از این ستایشها هستند ولی به این حالت کلی و فراگیر فقط خداست که شایسته آن باشد.

اغلب لامی -لِ‍ـ- که بعد از اسم عین (یا اسم ذات) می‌آید برای رساندن معنی داشتن و مالک بودن است، و چنانچه قبل از لام اسم معنی بیاید هدف از آن رساندن معنی استحقاق است، مثلا در (الکتاب لفلان) چون کتاب اسم ذات است نه اسم معنی، لام ملکیت را می‌رساند، یعنی کتاب مال فلانی است. ولی در دو مثال (الفخر لفلان) و (الکبریاء لِلّه) لام شایستگی و استحقاق را می‌رساند چون فخر و کبریاء اسم معنی هستند نه اسم ذات و لذا (الحمد لله) یعنی حمد شایسته خداست.

معنی (لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ)

قابل ملاحظه است که در این آیه بین الوهیت و ربوبیت فرق گذاشته و معبود بحقّ را (رب العالمین) نامیده است و این بزرگترین دلیل است بر اینکه ربوبیت همان الوهیت نیست، بلکه به مقتضای زبان عربی هر یک معنی خاص خودشان را دارند.

معنی (ربّ)

(ربّ) در لغت به معنی متصرف در کائنات و متصرف در ملک و دارایی است، و رب: آقایی را گویند که امرش اطاعت می‌شود، و ربوبیت خدا برای جهانیان واضح است و علتش این است که خداوند در این کائنات تصرف دارد و تدبیر امور به دست اوست، اوست که فرمانش نافذ و حکمش غیرقابل پیگیری و بازپرسی است، اراده‌اش برگشت‌ناپذیر و فرمانش در هستی رد نمی‌شود.

و با این توضیح اشتباه اهل بدعت (مبتدعه) از اشاعره و امثال آنان را در می‌یابیم در اینکه الوهیت را به ربوبیت تفسیر می‌کنند، همچنانکه می‌گویند (اَلإله) است که قادر به اختراع می‌باشد و (الله) اسم علمی است برای شخص توانا بر اختراع.

قدرت و توانایی بر اختراع از معانی ربوبیت بوده و از معانی الوهیت نیست، نه در لغت و نه در عرف خاص عرب، و به همین علت سنوسی در کتاب عقیده‌اش معروف به (ام البراهین) می‌گوید: خدا ما را از اهل بدعت در بدعتها، اقوال، مخالفتها و گمراهی‌هایشان در تفسییر (الإله) دور [و در امان] نگه دارد.

پس (الإله) همان بی‌نیاز از غیر خود است که غیر او، همه به او نیازمندند، [مبتدعه] می‌گویند: پس (لا اله الا الله) یعنی غیر از او هیچکس بی‌نیاز نیست و به هیچکس جز الله نیازی نیست.

و معنی این گفته‌شان این است که ربوبیت را به الوهیت تفسیر کرده‌اند و این آیه ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٢﴾ ردی است بر رأی.

و بزرگترین حکم نادرستی که از این رأی ناصواب به دست می‌آید اینکه مشرکان در عبادت خدا کافر نیستند، زیرا آنها ربوبیت خدا را انکار نمی‌کنند چراکه آنها هم اقرار می‌کنند به اینکه الله قادر به اختراع است و اوست که از غیر خود بی‌نیاز است و اوست که همه نیازمند اویند.

پس چرا کفار هستند؟

تفسیر (الإلاهیة) به عبادت این مسأله را از ریشه باطل می‌گرداند و لذا در آیه ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٢﴾ دلیل آشکاری برای تفاوت گذاشتن بین الوهیت و ربوبیت وجود دارد.

معنی (الْعَالَمِینَ)

در (رب العالمین)، رب صفتی است برای الله و (العالمین) جمع مذکر سالم از (عالم) می‌باشد و (عالَم) نیز جمع است که از ریشه خود مفرد ندارد، (عالَم) اسم جنس بوده که انواع مختلفی را دربرمی‌گیرد، همچنانکه شیخ محمد بن عبدالوهاب / در «ثلاثة الاصول» می‌گوید: هر چیزی غیر خدا عالَمی است و من یکی از این عالَم‌ها هستم.

پس عوالم زیادند: عالَم انس، عالَم جن، عالم ملائکه، عالم پرندگان، عالم حیوانات، عالم گیاهان، عالم هوا و عوالم و جهانهای مختلف.

و این جهانیان هر کدام یک عالَم نامیده می‌شوند چون عِلمِ حق بودن کسی که آنها را با ربوبیت و پرورش کامل ایجاد نموده، بوسیله این عوالم فهمیده می‌شود و از طریق اینها درک می‌شود که او معبود بحقّ می‌باشد.

بنابراین (العالمین) یعنی انواع و اجناس این عوالم مختلف، چه عوالمی که دانسته شده، و چه آنکه کسی نمی‌داند، و هر چیزی غیر خدا خودش عالَمی است، و تو یکی از این عوالم هستی، پس همه عوالم از عرش به پایین داخل در ربوبیت خدا هستند. و این معنی ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٢﴾ است.

با این تفصیل معنی آیه چنین شد: همه انواع محامد و همه گونه ثنا و ستایش شایسته الله است، معبود بحقّی که حقّ تصرف دارد، و امرش در همه جهانیان نافذ است، و این عوالم عبارتند از هر چه غیر خدا باشد. و این مسأله بی‌شک انواعی از گشادگی قلب برای تحمل امور را به دنبال دارد.

بعضی از علماء در تفسیر ﴿رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾ به معنی تربیت توجه کرده‌اند، یعنی الله -جل جلاله- کسی است که با نعمتهایش و درجاتی از خلق که بخشیده، جهانیان را تربیت می‌کند.

و همچنانکه ذکر شد (ربّ) در اصل به معنی تربیت است و آن یعنی در درجه مناسب قرار دادن، (ربّاه) یعنی او را در یک جای مناسب از نردبان کمال قرار دارد.

و (ربّ) همان آقای متصرفّی است که امرش اطاعت می‌شود، کسی که به غیر خود ترقّی می‌بخشد و یا آنها را در جای مناسب از نردبان کمال قرار می‌دهد و این به خاطر نیاز آن مخلوقات است، ولی خدا به هیچکس نیاز ندارند، بلکه مخلوقاتند که همه، در تمامی امورشان به او محتاجند، و چنانچه شخصی یک لحظه احساس بی‌نیازی از خدا را بکند در همان لحظه هلاک خواهد شد.

از خداوند أ مسألت می‌نمایم ما را از آگاهان به کتابش قرار دهد. آمین.

حکمت‌های «استعاذه»، «بسمله» و«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ»

علماء در مورد آیه اخیر می‌گویند: باعث محبت به خدا می‌گردد.

بنابراین استعاذه باب خوف را بر ما می‌گشاید، و بسمله باب رجاء و امیدواری، و (الحمد لله) باب محبت را. پس کسی که توصیفش مورد علاقه [همگان] بوده و صفاتش شایسته ستایش‌اند، (رب العالمین) است، و هم او صاحب همه کائنات است، همه چیز در دست اوست به هر کس بخواهد خیر عطا می‌کند، و از هر کس که بخواهد باز می‌دارد، هر کسی را که بخواهد عزّت می‌بخشد، و هر کس را بخواهد ذلّت. این توانای عزتمند و این کسی که دارای این صفات است و ذوالجلال می‌باشد آیا شایستگی آن را ندارد که دوست داشته شود؟

و آیه بعدی﴿ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ ٣﴾ باعث امیدواری می‌گردد یعنی، باب امیدواری و رجاء دوباره گشوده می‌شود.

سپس در ادامه با آیه بعدی ﴿مَٰلِكِ يَوۡمِ ٱلدِّينِ ٤﴾ باب خوف الهی از ترس روز سزا و جزا گشوده می‌شود، یعنی در واقع دوباره باب خوف گشوده می‌شود.

پس تلاوت کننده به ترتیب که می‌خواند به این ابواب گشوده شده منتقل می‌شود: أعوذ بالله من الشيطان الرجيم ﴿بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ ١ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٢ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ ٣ مَٰلِكِ يَوۡمِ ٱلدِّينِ ٤﴾ [الفاتحة: ١-٤]. به ترتیب با خواندن اینها از خوف به رجاء و از رجاء به محبت، سپس به رجاء و سپس به خوف منتقل می‌شود.

سپس به آیات بعدی می‌رسد که در ادامه به تفصیل آن می‌پردازیم ولی آنچه تاکنون در مورد خوف، رجاء و محبت درک کردیم به این خاطر است که عبادت بر این سه رکن استوار می‌باشد زیرا محبت نسبت به خدا باعث حرکت به سوی او می‌شود، همچنانکه کسانی که محبت دنیا در دلشان روئیده به سوی دنیا به تکاپو مشغولند، و کسانی که محبت پادشاهان را دارند به خاطر آنها در جنب و جوش‌اند و ... .

پس محبت بنده مؤمن نسبت به خدا باعث اقدام به اطاعت از او می‌گردد ولی این حرکت دچار توقف می‌شود پس رجاء و امیدواری به رحمت خدا نیز لازم است، و این امیدواری است که توقف ناپذیر است.

پس محبت در مرکز قرار دارد که آیه ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٢﴾ [الفاتحة: ٢]. بیانگر آن است، و در دو طرفش امیدواری و رجاء قرار دارند، یعنی هم قبل از آیه فوق ﴿بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ ١﴾ است، و هم بعد از آن ﴿ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ ٣﴾ آمده، و لذا محبت از دو طرف در کنار امیدواری قرار دارد، و دو طرف امیدواری و رجاء، خوف واقع شده یعنی قبل از بسمله، استعاذه آمده که باعث خوف است، و بعد از ﴿ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ ٣﴾، ﴿مَٰلِكِ يَوۡمِ ٱلدِّينِ ٤﴾ که آن نیز برانگیزاننده خوف می‌باشد. و علت این امر آن است که بنده‌ای که محبت خدا باعث گردیده تا در راه خدا قدم بگذارد، و بنده‌ای امیدوار می‌باشد به چپ‌ و راست منحرف نمی‌شود مگر اینکه با این خوف‌ها روبرو می‌گردد.

پس چینش این آیات برای آباد کردن قلب با بزرگترین ایمان است که ارکان عبادت بوده و کسی که بصورت کامل به ادای آن بپردازد عبادت را به وجه کامل ادا کرده است.

معنی «الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ»

(رحمان) و (رحیم) دو اسم از اسامی والای خدا بوده در اینجا به لحاظ نحوی دو صفت هستند برای (الله). یعنی دو صفتند برای ذاتی که (الله) بر آن دلالت دارد.

الله در این سوره چهار صفت دارد: (رَب العالمین) صفت اول، (الرحمن) صفت دوم، (الرحیم) صفت سوم و (مالک یوم الدین) صفت چهارم.

(رحمان) و (رحیم) دو اسم از اسامی والای خدا بوده که متضمن معنی رحمت می‌باشند، و این رحمت در (رحمان) بلیغ‌تر، بزرگتر و فراگیرتر است از رحمت در (رحیم). قبلاً بیان گردید که (رحمان) یعنی متصف به رحمتی که همه زمانهای دنیا و آخرت را در بر بگیرد، و رحمت از صفات ذاتی الله می‌باشد.

(رحیم) متضمن صفت رحمت در آخرت می‌باشد، تفاسیر سلف نیز بر همین تفسیر دلالت می‌کنند، همچنانکه ابن کثیر / می‌گوید (رحمان) یعنی رحمان دنیا و آخرت، و (رحیم) یعنی رحیم آخرت.

و (الله) موصوف است به اینکه (ذوالرحمة) یعنی دارای رحمت است، همچنانکه می‌فرماید: ﴿وَرَحۡمَتِي وَسِعَتۡ كُلَّ شَيۡءٖ﴾ [الأعراف: ١٥٦ ]. «و رحمت من همه چیز را در برگرفته است».

پس رحمت خدا فراگیر بوده و همه چیز [شیء] را فرا می‌گیرد. در اینجا باید به معنی و مراد از (شیء) پی ببریم همچنانکه در مورد (العالمین) گفتیم:

(عالمین) جمع عالَم بوده و به هر عالَمی، عالَم گفته‌اند، چون از نظر معنی عالَم یعنی وسیله شناخت، و در اینجا یعنی آنچه که باعث شناخت خدا می‌گردد، لذا هر یک را عالَمی نامیده‌اند، به وسیله هر عالَمی می‌توان پی برد که خدا خالق یگانه‌ای است که خلق، روزی رساندن، زنده گرداندن، میراندن و ... را به تنهایی انجام می‌دهد.

و به این ترتیب می‌توان به مناسبت بین (رحمان) با (رب العالمین). پی برد؛ خدایی که پروردگار همه عوالم است، رحمتی را داراست که همه چیز را، چه در دنیا و چه در آخرت در برمی‌گیرد.

رحمت خدا در دنیا همه چیز را در برمی‌گیرد چنانچه می‌فرماید: ﴿وَرَحۡمَتِي وَسِعَتۡ كُلَّ شَيۡءٖ﴾ واضح است که رحمت خدا عرش و پیرامون آن و کرسی و مادون آن را در برمی‌گیرد، آسمانها و هر چه در آسمانهاست، ذی شعور و بی‌شعور، قوام همه به رحمت الهی است و هیچیک، حتی یک لحظه هم از رحمت خدا بی‌نیاز نیستند.

چنانچه می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ يُمۡسِكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ أَن تَزُولَاۚ وَلَئِن زَالَتَآ إِنۡ أَمۡسَكَهُمَا مِنۡ أَحَدٖ مِّنۢ بَعۡدِهِۦٓۚ إِنَّهُۥ كَانَ حَلِيمًا غَفُورٗا ٤١﴾ [فاطر: ٤١]. «خداوند آسمانها و زمین را نگاه مى‏دارد تا از نظام خود منحرف نشوند؛ و هرگاه منحرف گردند، كسى جز او نمى‏تواند آنها را نگاه دارد، او بردبار و غفور است».

انواع عوالم موجود در آسمان دنیا، پرندگان و آنچه می‌دانیم مثل هوا و آنچه نمی‌دانیم، قوام و ماندگاری همه به دست خداست.

همه اینها به خاطر رحمت الهی نسبت به مخلوقاتش و کسی که از آن مخلوقات نفع و سود می‌برد، می‌باشد.

چنانکه به زمین و چهره‌های متفاوت آن از جمله کوه، دره، زمینهای نرم، زمینهای سخت و جنگل نگاه کنی، خواهی دید که قوام همه به رحمت الهی است و اسم (رحمان) بعد از (رب العالمین) دلالت بر همه آنها می‌کند، زیرا رحمت او همه جهانیان را در برگرفته است.

چنانکه به دریا و آنچه در دریاست، و به زمین و حیوانات زنده زیر زمین و مخلوقات روی زمین، به ذی‌روح و بی‌روح بنگری، یقین می‌یابی که زندگی همه در سایه رحمت الهی است و این تأثیر فراوانی بر قلب و روان بنده می‌گذارد در راستای معرفت آثار رحمت و آثار اسم (رحمان).

ابن جریر / در تفسیرش نقل می‌کند که اتفاق است بر اینکه (رحمان) یعنی رحمت خدا در دنیا و آخرت، و (رحیم) اشاره به رحمت خدا در آخرت می‌کند[[39]](#footnote-39).

به همین دلیل می‌گوئیم که کفار نیز مشمول رحمت دنیوی گشته، از آن بهره‌مند می‌گردند، و از انواع رحمتهای الهی برخوردارند: ﴿وَمَن كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُۥ﴾ [البقرة: ١٢٦ ].

«اما به آنها كه كافر شدند، بهره كمى خواهیم داد».

بنابراین کافر از انواع متاع دنیوی استفاده می‌کند و چه بسا که زندگی راحتی هم داشته باشد در حالی که کافری است که شرک هم می‌ورزد – پناه بر خدا – چون رحمت الهی در این دنیا همه چیز را فرا گرفته است.

ولی در آخرت رحمت خدا مخصوص مؤمنین است: ﴿وَكَانَ بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ رَحِيمٗا﴾ [الأحزاب: ٤٣ ]. «(خدا) نسبت به مؤمنان همواره مهربان بوده است».

رحمت الهی مخصوص مؤمنان در آخرت هم با اسم (رحمان) بیان شده و هم با اسم (رحیم). و رحمت خاص مؤمنان در دنیا نیز در ضمن آیه (رب العالمین \* الرحمن) وجود دارد به همین دلیل علماء می‌گویند: دو اسم (رحمان) و (رحیم) برای کسی که تعقل کند وسیع‌‌ترین درهای محبت و امیدواری را می‌گشایند و خداوند نیز در یک حدیث قدسی می‌فرماید: «برای بنده‌ام چنانم که خود گمان می‌کند، پس هر گونه که می‌خواهد گمان ببرد»[[40]](#footnote-40).

قبلا بیان شد که (رب العالمین) باب محبت و (الرحمن الرحیم) در امید و رجاء را به سوی بنده می‌گشایند.

تعداد زیادی از مفسران در همین جا از سوره فاتحه بحث اسماء و صفات الهی را ذکر و مطرح کرده‌اند و آنچه که ما در ادامه بیان می‌کنیم تکرار اثبات صفت رحمت الهی است و اینکه این صفت از نظر معنا وابسته به خداست و یک صفت ذاتی بوده که قائم به ذات الهی می‌باشد:

تفسیر رحمت و هر صفت دیگری از این جنس به گونه‌ای که همه افراد و مصادیق آن را در بر بگیرد مشکل است، زیرا یک مفهوم انتزاعی ذهنی است که در خارج تنها مصادیق آن قابل رؤیتند مثل رحمت بنده نسبت به بنده، رحمت والد نسبت به فرزندش، و رحمت مادری نسبت به کودکش و رحمت خدا نسبت به مخلوقاتش.

به همین دلیل ارائه یک تفسیر جامع از این مفاهیم کلی مشکل است که [مثلاً] هم مصداق مخلوق و هم مصداق خالق را در بربگیرد، و به همین جهت تعداد زیادی از علماء در تفسیر رحمت و سایر صفات دیگر خداوند می‌گویند: رحمت یک صفت الهی است و متعرض تفسیر نمی‌گردند و این یعنی همان گفته مشهور سلف که «چنانکه شنیده‌اید، همانگونه روایت کنید»[[41]](#footnote-41) زیرا چه بسا مفسر صفات را به گونه‌ای که در مخلوقات وجود دارد تفسیر کند، به همین دلیل اهل بدعت گمراه شده‌اند در تفسیر رحمت خدا به رحمت مخلوقات، و گفته‌اند که رحمت معقول یک میل درونی است به کسی که مورد رحمت واقع می‌شود. این تفسیر، تفسیر رحمت در انسانهاست. و این از اشتباهات بزرگ در تفسیر این مفاهیم است، صفاتی که ذات نیستند ممکن است توسط مفسر، بصورت صفاتی محدود تفسیر شوند که این تفسیر، وجود آن صفات در مخلوقات را بیان می‌کند و نه در خالق.

و [اهل بدعت] چون به این حقیقت پی بردند، گفتند: شایسته نیست خدا توصیف شود، در حالی که آنها رحمت را به صورت کلی و فراگیری که همه افراد و مصادیق را دربر بگیرد تفسیر نکرده بودند بلکه تفسیرشان فقط بعضی از مصادیق را در برمی‌گرفت که آن مصادیق هم، مخلوقات بودند نه خالق. سپس در این مرحله، در نفی این صفت، کاری کردند که صفت را از فردی که دارد نفی کنند و آن فرد و مصداق خالق بود. به همین دلیل کلام را تحریف کرده و گفتند: رحمت؛ اراده احسان است به غیر. و آنها یعنی اشاعره، ماتریدیه و کلابیه و امثال آنها این تفسیر را ارائه کردند، علت امر هم این بود که آنها اراده را یکی از صفاتی می‌دانستند که عقلاً باید باشد، و هفت صفت را به این شیوه اثبات کردند، و هر صفتی را که در قرآن غیر آن هفت تا باشد، به گونه‌ای به یکی از آن هفت صفت مرتبط می‌سازند و زیر مجموعه آن قرار می‌دهند. مثلاً می‌گویند: رحمت یعنی اراده احسان، غضب یعنی اراده انتقام و رضی [رضایت] یعنی اراده اِنعام و ... . آنها رحمت را به اراده تفسیر کرده‌اند چون اراده یکی از آن صفات می‌باشد و این تفسیر آنان را وادار کرده که این آیه (الرحمن الرحیم) و آیات دیگر شبیه آن را مجاز بگیرند و بگویند: رحمت مجاز است برای احسان یا اراده احسان.

در این جا لازم است نکته‌ای را ذکر کنم و آن اینکه مجاز در صفات الهی باطل و نادرست است و جایز نمی‌باشد، زیرا مجاز توسط علمای این فن چنین بیان شده است:

مجاز یعنی معنی یک لفظ را از وضع اولیه آن بـه وضع ثانوی – به خاطر مناسبتی که بین دو وضع و معنی است – انتقال دهی. به شرط اینکه وضع اولیه آن معلوم باشد، در غیر این صورت جایز نیست، و اینکه وضع اولیه اتصاف خدا – جل جلاله – به صفت رحمت برای مخلوقاتش به صورت کامل معلوم باشد محال و باطل است، بلکه تنها به گوشه‌ای از آن پی برده می‌شود.

ولی رحمتی که در معنای کامل و جامع خود یک وصف الهی است دانسته نمی‌شود، و بنابراین شناخت وضع اولیه صفت رحمت الهی ممتنع است، به همین دلیل ادعای مجاز در مورد صفات الهی باطل است[[42]](#footnote-42). زیرا وضع اولیه – که براساس تعریف اهل این علم لازم است – معلوم نیست، پس انتقال به وضع ثانوی ممتنع می‌باشد، همچنانکه محققین لغت، مفسران و گروههای زیادی از علماء بر این رأی‌اند.

آنچه گذشت فقط اشاره‌ای بود به این مسأله مهم.

معنی ﴿مَٰلِكِ يَوۡمِ ٱلدِّينِ ٤ ﴾

این آیه نیز صفت جدیدی است که بعد از صفات قبلی ذکر شده است و (مالک) یکی از اسامی خدا است.

خدا در این سوره پنج اسم برای خود برشمرده است[[43]](#footnote-43).

اسم اول؛ الحمدلله رب العالمین[[44]](#footnote-44).

اسم دوم؛ ربّ یا رب العالمین

اسم سوم؛ الرحمن

اسم چهارم؛ الرحیم

اسم پنجم؛ مالک یوم الدین.

و با تأمل در می‌یابیم که همه اسماء الهی از حیث معنی از این پنج اسم فرع شده‌اند. زیرا همچنانکه گفتیم اسمهای خدا یا متضمن معنی عظمت و جلال‌اند و یا متضمن معنی زیبایی و جمال، و یا اینکه به ربوبیت بر می‌گردند و یا به الوهیت خداوند.

ربوبیت خدا در این سوره در دو آیه «رب العالمین» و «مالک یوم الدین» مطرح شده‌اند، و عظمت و جلال خداوند نیز در آیه «مالک یوم الدین» عنوان شده، زیرا این آیه باعث بزرگداشت خدا و خوف و ترس و بیم از او می‌گردد.

همچنین صفات جمال در «الرحمن الرحیم»، و صفت الوهیت در ذکر اسم «الله» که بزرگ‌ترین اسم خدا می‌باشد، نهفته است.

سورة فاتحه اصول «اسماء حسنی» را دربردارد

در سوره فاتحه اصول اسماء حسنی و والای الهی وجود دارد، همچنانکه ابن قیم و استادش شیخ الاسلام [ابن تیمیه] و تعداد زیادی از محققان (رحمهم الله) در بحث اسماء و صفات عنوان کرده‌اند[[45]](#footnote-45).

و «مالک یوم الدین» را در اینجا بیان فرموده که به عنوان یک صفت خداوند باعث خوف می‌گردد، زیرا (یوم الدین) روز سزا و جزا و روز محاسبه است.

حکمت‌های تلاوت ﴿مَٰلِكِ يَوۡمِ ٱلدِّينِ ٤ ﴾

این آیه باعث خوف می‌گردد و کسی که آنرا بخواند انواع شبهات و شهوات درونی‌اش را به یاد می‌آورد که او را از تسلیم محض شدن در برابر پروردگار باز می‌دارند. چنانچه آیه را با تعقل بخواند خوف از روز محاسبه خلایق توسط خداوند سراسر وجودش را فراخواهد گرفت.

به همین جهت، علماء گفته‌اند: خدواند این سوره را با چیزی که باعث محبت بنده نسبت به خدا می‌گردد آغاز کرده است، و آن بیان ربوبیت خدا نسبت به جهانیان است، و برای ایجاد امید در قلب بنده‌اش بعد از آن (الرَّحمَنِ الرَّحِیم) فرمود. سپس بعد از این چیزی را عنوان کرد که باعث ایجاد خوف می‌شود و آن (مَالکِ یَوْمِ الدِّین) است.

و در تفسیر ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ ٥﴾ سبب ذکر این سه مطلب در آیات پشت سر هم را بیان می‌کنیم.

خداوند در اینجا فرمود: ﴿مَٰلِكِ يَوۡمِ ٱلدِّينِ ٤﴾ که [مَلِک] هم خوانده شده[[46]](#footnote-46)، مالک و ملک هر دو از اسمهای خدا هستند با وجود فرقی در بین آن دو.

مالک از (مِلْک) و یا (مَلْک) مشتق شده و به معنی تملک اشیاء و داشتن اشیاء است، مثلاً گفته می‌شود (ملکت البیت) و (ملکت الکتاب) یعنی این خانه یا این کتاب مال من است.

ولی مَلِک از (مُلْک) مشتق شده و مُلْک به معنی سیادت و آقایی، تدبیر امور و تصرف در آن بوده، و مَلِک و مدبر امور الزاماً مالک آن اشیاء هم نیست، و می‌تواند مالک نباشد ولی تدبیرات و تصرفاتش نافذ باشد.

الله -جل جلاله- به هر دو صفت و هر دو اسم مالک و ملک متصف می‌باشد، و این بلیغ‌ترین وجه ممکن است. و چنانچه بشر تعلق خاطری پیدا کرد نسبت به پادشاهان دنیا، یا نسبت به گستردگی قلمرو وتدابیرشان، اوامر و نواهی‌شان، و اطاعت از آنان، و انواع هیبت و شکوهی که برای خود ایجاد کرده‌اند و یا انعام و بخشش و غیره‌ای که انجام می‌دهند، باید بداند که این پادشاهان هر چقدر هم در این کار پیشرفت داشته باشند باز نمی‌تواند مالک و صاحب اشیاء باشند.

خدا فرموده که او: ﴿مَٰلِكِ يَوۡمِ ٱلدِّينِ ٤﴾ است، یعنی هم مالک و صاحب آن است و هم مدبر آن روز. قرائت (مالک) بیان می‌کند که خدا در آن روز مالک و صاحب و دارنده همه چیز است، و این یعنی همه چیز به سوی او برمی‌گردد. و اوست که قدرت تصرف در آن را دارد و امرش نافذ است و هیچ کس جز او حق تصرّف ندارد و هیچ کاری را بدون اذن خدا انجام نمی‌دهد.

و همچنانکه پیشوای دعوتگران (محمد بن عبدالوهاب) / فرموده‌‌اند: بوسیله آیه (مَلک یوْم الدِّین) تعلق خاطر و تعلق قلب بندگان خدا به غیر خدا را در آن روز، باطل می‌گرداند، فرقی ندارد این غیر خدا که باشد حتی اگر صالحان و انبیاء و یا معبودهایی باشند که به طمع شفاعت توجه بندگان را به خود جلب کرده‌اند. و خداوند در مورد روز سزا و جزا می‌فرماید: ﴿يَوۡمَ لَا تَمۡلِكُ نَفۡسٞ لِّنَفۡسٖ شَيۡ‍ٔٗاۖ وَٱلۡأَمۡرُ يَوۡمَئِذٖ لِّلَّهِ ١٩﴾ [الانفطار: ١٩ ].

«روزی است كه هیچ كس قادر بر انجام كاری به سود دیگری نیست، و همهء امور در آن روز از آنِ خداست».

آری، هیچ کس نمی‌تواند کاری برای هیچ کس دیگر انجام دهد، و یا کمترین سودی به آن برساند، یا اینکه بلائی از او دور گرداند، به همین دلیل مَلِک و مالک فقط خداست.

و عبارت ﴿وَٱلۡأَمۡرُ يَوۡمَئِذٖ لِّلَّهِ﴾ باعث می‌شود قلب فقط متوجه خدای یگانه گردد و بس. توجه به غیر خدا به طمع شفاعت و امید تقرب به خدا از طریق آنهاست در حالی که آیه ﴿مَٰلِكِ يَوۡمِ ٱلدِّينِ ٤﴾ همه اینها را باطل می‌کند[[47]](#footnote-47).

معنی «الدین» در زبان عربی و در شریعت

دین در لغت به معنی یک عادت تکرارپذیر است که در قرآن چند معنی دارد. شاعر می‌گوید:[[48]](#footnote-48)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تَقُولُ اِذَا دَرَأْتُ لها وَضِيني |  | أَهذَا دينُه اَبداً و دِينــي؟ |

هنگامی که تنگ پالان شتر را بر روی زمین پهن می‌کردم [تا شتر روی آن بخوابد و من آنرا ببندم، شتر] می‌گفت: آیا این کار همیشگی من و توست؟

لذا شیخ الاسلام [ابن تیمیه] در قاعده‌ای در مورد معنی (دین) می‌فرماید: موافق با گفته علماء زبان عربی، دین در لغت، در اصل به معنی عادت تکرارپذیر می‌باشد، و آنچه فرد در قلبش به عنوان عقیده دارد یا گفتار وی و یا عباداتی که با اعضاء و جوارح انجام می‌دهد، دین نامیده می‌شود زیرا به صورت عادت و تکراری انجام می‌پذیرد پس دینی است که دائماً تکرار می‌شود و این یکی از اطلاقات و استعمالات کلمه دین است.

بنابراین دین اعتقاد، قول و عملی است که شخص به آن التزام داشته باشد، ﴿إِنَّ ٱلدِّينَ عِندَ ٱللَّهِ ٱلۡإِسۡلَٰمُ﴾ [آل عمران: ١٩ ]. «دین در نزد خدا، اسلام (و تسلیم بودن در برابر حق) است».

همچنین، گاهی مراد از (دین)، جزا و پاداش است مثلاً در آیات: ﴿مَٰلِكِ يَوۡمِ ٱلدِّينِ ٤﴾ و﴿يَوۡمَئِذٖ يُوَفِّيهِمُ ٱللَّهُ دِينَهُمُ ٱلۡحَقَّ﴾ .[النور: ٢٥]. «آن روز، خداوند جزاى واقعى آنان را بى‏كم و كاست مى‏دهد».

بنابراین در قرآن (دین) به معنی جزا و پاداش می‌آید که علاوه بر موارد فوق در آیات زیاد دیگری این معنی را دارد از جمله: ﴿ كَلَّا بَلۡ تُكَذِّبُونَ بِٱلدِّينِ ٩﴾ [الانفطار: ٩ ]. «آنگونه كه شما می‌پندارید نیست بلكه شما روز جزا را منكرید».

و نیز آیه ﴿فَلَوۡلَآ إِن كُنتُمۡ غَيۡرَ مَدِينِينَ ٨٦﴾ [الواقعة: ٨٦ ]. «اگر هرگز در برابر اعمالتان جزا داده نمى‏شوید».

رابطه‌ای بین معنی سزا و جزا و معنی لغوی و اصلی کلمه (دین) وجود دارد که عبارت است از عادت بودن و یا تکرار، به این وجه که سزا و جزا متناسب با تکرار عمل تکرار می‌شود، و (دین) به پاداشی اطلاق می‌شود که اگر کننده آن، آن را مکرّر انجام داده، پاداشش نیز متکرِّر باشد[[49]](#footnote-49).

﴿ يَوۡمِ ٱلدِّينِ﴾ یکی از نام‌های قیامت

(یَوْم الدِّین) روز محاسبه و سزا و جزا است و یکی از نامهای قیامت. قیامت نامهای زیادی در قرآن دارد که معلومند و مراد از (یَوْم الدِّین) در قرآن آیه: ﴿يَوۡمَ يَقُومُ ٱلنَّاسُ لِرَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٦﴾ [المطففین:٦]. می‌باشد. «روزی كه مردم در پیشگاه پروردگار جهانیان می‌ایستند».

و قیامت از نظر زمانی، بین نفخه اول – دمیدن اول – در صور را تا دخول بهشتیان به بهشت و جهنمیان به جهنم شامل می‌شود که نفخه دوم نیز در این میان قرار دارد. پس هر چه در این فاصله روی می‌دهد مالکش خداست، همچنانکه می‌فرماید: ﴿لِّمَنِ ٱلۡمُلۡكُ ٱلۡيَوۡمَۖ لِلَّهِ ٱلۡوَٰحِدِ ٱلۡقَهَّارِ ١٦ ٱلۡيَوۡمَ تُجۡزَىٰ كُلُّ نَفۡسِۢ بِمَا كَسَبَتۡۚ لَا ظُلۡمَ ٱلۡيَوۡمَۚ إِنَّ ٱللَّهَ سَرِيعُ ٱلۡحِسَابِ ١٧﴾ [غافر: ١٦- ١٧]. «روزى كه همه آنان آشكار مى‏شوند و چیزى از آنها بر خدا پنهان نخواهد ماند؛ (و گفته مى‏شود:) حكومت امروز براى كیست؟ براى خداوند یكتاى قهار است. امروز هر كس در برابر كارى كه انجام داده است پاداش داده مى‏شود؛ امروز هیچ ظلمى نیست؛ خداوند سریع الحساب است».

هیچگونه ستمی امروز وجود نخواهد داشت، بیگمان خداوند سریع الحساب است.

اگر این گونه است پس مراد از (یَوْم الدِّین) روز جزاست، و آن روزی است که مردم برای محاسبه زنده می‌شوند: ﴿يَوۡمَ يَقُومُ ٱلنَّاسُ لِرَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٦﴾ یعنی روزی که همه به زمین و صحرای محشر می‌رسند، در آنجاست که فرمانروایی فقط و فقط در دست خداست، بدون شریک و همباز، و بی‌شک قبل از آن نیز مُلک فقط از آن خدا بوده است.

خداوند – جل جلاله – مالک دنیا و آخرت است، مالک همه آن چیزهایی است که قبل از نفخه اول بوده‌اند، و همه آنهایی که بعد از آن خواهند بود، مالک آن چیزهایی است که قبل از نفخه دوم بوده‌اند، و همه آنهایی که بعد از نفخه دوم خواهند بود.

چرا (ملک) به (یوم الدین) تخصیص یافته است؟

(یوم الدِّین)، روز سزا و جزاست و روز محاسبه است، روزی که هر کس هر چه کرده نتیجه‌اش را در آن روز خواهد دید، به همین خاطر مردم تعلق خاطر به این روز دارند، و لذا کسی هم که مالک این روز باشد مورد توجه قرار می‌دهند، پس در قلب بنده توجه به دنیا و محبت دنیا و عبادت در آن از یک طرف، و توجه به آخرت از طرف دیگر، با هم جمع می‌شوند، که با تکرار این آیه توجه‌اش به آن طرف [آخرت و روز سزا و جزا] معطوف می‌گردد.

همچنین یکی دیگر از وجوه و علتهای تخصیص ملک به (یوم الدِّین) این است که آیه در قلب بنده مؤمنی که در حال تلاوت آن است، چیزهایی را که در (یوم الدِّین) روی می‌دهد و همه حالات آنجا را مجسّم خواهد کرد، زیرا او گفته (مالک یوم الدین) و آن روز، روزی است که همه این امور رخ می‌دهد که از آن جمله‌اند: برخاستن مردم از مقبره‌هایشان، رفتن مردم به صحرای محشر و ... تا رفتن بهشتیان به بهشت، و ورود جهنمیان به جهنم.

بنابراین کسی که با تأمل و تدبر آیه ﴿مَٰلِكِ يَوۡمِ ٱلدِّينِ ٤﴾ را بخواند همه حوادث قیامت به تفصیل در ذهنش مجسم می‌شود و این باعث خوف فزاینده می‌شود، خوفی که از کلمه (مالک) به تنهایی نشأت نمی‌گیرد.

این مسأله در تفسیر ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ ٥﴾ به ما کمک می‌کند. و این همان غرض و مقصودی است که با فهم و تدبر حاصل می‌شود زیرا پیامبران‡مبعوث شده‌اند تا بندگان را به بندگی خدای یگانه به تنهایی دعوات و راهنمایی کنند.

تفسیر ﴿ إِيَّاكَ نَعۡبُدُ ﴾

قبل از این با انواع ثنا و ستایش خداوند را تمجید كرد و سپس فرمود: ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ﴾ و ﴿نَعۡبُدُ﴾ اولین فعلی است که در قرآن آمده است.

همچنین اولین امری که در قرآن بیان شده از ریشه همین فعل است: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱعۡبُدُواْ رَبَّكُمُ﴾ [البقرة: ٢١ ]. «ای مردم خدای خود را بپرستید».

و عبادت در مقام [بندگی] مقصود اصلی است زیرا ابتلاء و آزمایش بندگان در عبادت خدا می‌باشد. که بندگان خدا را عبادت و چیزی را با او شریک قرار نمی‌دهند.

چرا بعد از آن [مقدمات] که گذشت، ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ﴾ را ذکر کرد؟

علماء چنین جواب داده‌اند: عبادت سه رکن دارد که با جمع شدن آن سه با همدیگر، عبادت شرعاً تحقق می‌یابد و آن سه رکن عبارتند از محبّت، خوف و رجاء[[50]](#footnote-50).

بنابراین عبادت زمانی برپا می‌شود که قلب دارای خوف و امید و محبت باشد.

مثلاً نمازگزار به هنگام نماز متوجه محبت پروردگار، امید به او – که نمازش را قبول و به او ثواب بدهد – و خوف از اوست که مبادا به خاطر ترک نماز و یا کوتاهی در آن روز قیامت او را عقاب کند.

بنابراین عبادت بر این سه رکن استوار است: رکن محبت، رکن خوف و رکن رجاء و امیدواری. و اگر یکی از این سه نباشد، گرچه در ظاهر عبادتی انجام گیرد ولی شرعا عبادتی انجام نشده است.

نکته: گفتیم که بنده هنگامی که می‌گوید ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٢﴾ در محبت را بر روی خود گشوده است، و هنگامی که می‌گوید ﴿ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ ٣﴾ در امیدواری را گشوده و چون بگوید ﴿مَٰلِكِ يَوۡمِ ٱلدِّينِ ٤﴾ در خوف را نیز می‌گشاید، پس اگر بنده تعقل کند و این معانی محبت، خوف و رجاء در قلبش نقش ببندد، می‌گوید ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ﴾

پس این رحمت خداست که بعد از برانگیزاندن محبت، خوف و رجاء در قلب بنده مؤمن او را به گفتن ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ﴾ مأمور ساخت در حالیکه پروردگارش را خطاب قرار می‌دهد و به این شیوه گفته‌اش بر وفق مقتضای شرع می‌باشد.

فوائد تقدیم (ایَّاک) بر (نَعْبُدُ)

علماء گویند: (ایَّاک) که ضمیر منفصل است، «مفعول به» مقدم می‌باشد، و اصل در «مفعول به» این است که بعد از فعل مربوط به خودش قرار بگیرد، ولی در اینجا بر فعلش مقدم شده که فوائدی بر این تقدیم مترتّب است، از جمله حصر و قصر. یعنی محصول کردن فعل در آن مفعول و در اینجا یعنی حصر عبادت برای خدا.

این مسأله در علوم بلاغت، مبحث حصر و قصر[[51]](#footnote-51) و نیز در اصول فقه، مبحث مفهوم مخالفه[[52]](#footnote-52) مطرح شده است.

پس ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ﴾ یعنی منحصراً تو را عبادت می‌کنیم.

و بعضی از علماء گفته‌اند: این اسلوب تخصیص را می‌رساند. یعنی عبادتمان را فقط مختص تو می‌سازیم.

در آیه ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ﴾ از طریق اظهار عبادت، توحید عبادت بیان شده است.

معنی (عبادت) در زبان عربی و در شریعت

عبادت در لغت یعنی خضوع و ذلت، و یا ذلت به تنهایی. به همین علت گفته می‌شود: (بَعیرٌ مُعبَّدٌ)[[53]](#footnote-53) یعنی شتر قیر مالیده شده که از این طریق تنها مانده و به خاطر تنهایی‌اش بی‌ارزش می‌شود. گفته طَرَفَه در معلقه‌اش نیز مؤید این مطلب است[[54]](#footnote-54).

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| إِلى اَنْ تَحامَتْنِي العَشِيرَهُ ُلُّها ج |  | وَاُفرِدتُ اِفرادَ البَعير المُعَبَّــدِ |

خویشاوندان همه از من پرهیز کردند و مثل شتر معبد (تنها و بی‌ارزش)، تنها ماندم.

همچنین گفته می‌شود: (طَریقٌ مُعَبَّدٌ) یعنی راهی که به خاطر رفت و آمد زیاد انسانها و حیوانات هموار گشته است. که این شعر طَرَفَه در معلقه‌اش در وصف شترانی همین را بیان می‌کند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تُبارِى عِتَاقاً ناجياتٍ واَتبَعَتْ |  | وَظِيفاً وَظِيفاً فَوْقَ مَوْرٍِ مُعبَّدٍ[[55]](#footnote-55) |

(مَور) یعنی راهی که به خاطر تردد زیاد هموار شده است.

معنی شعر: [آن ماده شتران] با بهترین‌ها در تندروی برابری می‌کنند و در راهِ هموار با درشت پایان [از شتران] راه می‌آیند [و جا نمی‌مانند]

علماء می‌گویند: عبادت در شرع یعنی نهایت محبت به همراه نهایت ذلّت، همچنانکه ابن قیم در «النونیه»[[56]](#footnote-56) و غیره گفته‌اند.

و شیخ الاسلام ابن تیمیه / عبادت را چنین معرفی می‌کند که: عبادت اسمی است جامع و فراگیر برای هر چیزی از گفتار و کردار ظاهری و باطنی که خدا دوست دارد[[57]](#footnote-57).

ولی اصولیون عبادت را چنین معرفی می‌کنند که: عبادت عبارت است آن چیزی که شرع دستور داده بدون آنکه عرفی بودن آن کار و یا اقتضای عقلی [انجام] آن دخیل باشند[[58]](#footnote-58).

و همه این تعابیر درست و بیانگر عبادت‌اند.

پس ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ﴾ یعنی فقط تو را عبادت می‌کنیم و غیر تو را عبادت نمی‌کنیم، و آنچنانکه پیداست این آیه توحید عبادی را می‌رساند.

بنابراین آیا کسی که به خدا شرک می‌ورزد و غیر خدا را نیز عبادت می‌کند، آیا چنانچه بگوید: ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ﴾ صادق است یا دروغگو؟ قطعاً دروغگوست.

بنابراین کفار و مشرکین بزرگترین دروغگویانند به خدا و به خودشان، لذا خداوند می‌فرماید: ﴿ٱنظُرۡ كَيۡفَ كَذَبُواْ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ﴾ [الأنعام: ٢٤]. «بنگر که چگونه با خویشتن نیز دورغ می‌گویند».

یعنی این شخص با آنکه به خدا شرک می‌ورزد ولی در نمازش می‌گوید: ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ﴾ غیر خدا را عبادت و مورد دعاء قرار داده، برای غیرخدا قربانی نموده، از غیر خدا کمک و مدد خواسته‌ای، پس چرا در معنی ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ﴾ تعقل و اندیشه نمی‌نماید؟

بزرگ‌ترین بلاست که انس و الفت با قرآن یا فاتحه یا کلمه توحید و شهادت به رسالت محمد ما را از تعقل در معنای آن باز دارد تا اینکه کار به جایی کشیده شود که کسی که به زبان عربی تکلم می‌نماید در معانی کلامی که می‌گوید و یا آنچه از قرآن می‌شنود، تعقل ننماید. ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ﴾: بیانگر توحید الوهیت می‌باشد.

تفسیر ﴿وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ﴾

در این آیه نیز حصر وجود دارد به این معنی که استعانت و کمک فقط از او رواست و لاغیر.

علما گویند: استعانت را بعد از عبادت آورده چون استعانت به جنبه ربوبیت بر می‌گردد و بین ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ ٥﴾ مناسبتی بزرگ و هدفی ارزشمند وجود دارد و آن اینکه بنده موحدی که می‌‌گوید: ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ﴾، برایش ممکن نیست که موحد باشد مگر اینکه از خدا استعانت بطلبد، در غیر این صورت شیاطین، انسان را محاصره و بر او چیره می‌شوند و لذا فرموده: ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ ٥﴾ در یک آیه واحد و با عطف دو جمله به هم به وسیله واو عطف، یعنی: فقط تو را عبادت می‌کنیم ولا غیر، و در همه امور فقط از تو به تنهایی استعانت می‌طلبیم و عبادتمان را خاص تو می‌گردانیم.

در اینجاست که بنده نیاز شدیدش به پروردگار را احساس می‌کند که او را بر توحید ثابت قدم نگه دارد، زیرا بدون کمک الهی نمی‌تواند در راه توحید ثابت قدم باشد. پس با گفتن ﴿وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ﴾ همه غرورهای بنده و همه اعتمادش به خود از بین می‌رود و قلب و روانش را برای پروردگارش خالی می‌گذارد و می‌داند که برای یک لحظه نمی‌تواند از خدا بی‌نیاز باشد.

آری، در توحید عبادت و توحید استعانت از خدا در همه امور، سرّی بزرگ و هدفی بزرگتر نهفته است که هر کس بتواند آنرا محقق سازد بزرگترین خیر و صلاح را محقق ساخته است.

تفسیر ﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ ٦﴾

(اِهدِ) دعاست به صیغه فعل امر، و فعل امر – چنانکه مقرر است – اگر در برابر کسی گفته شود که در درجه بالاتری از آمر قرار دارد، دعا محسوب می‌شود، و اگر بین دو دوست و هم درجه رد و بدل شود التماس به حساب آمده، و چنانچه برای پایین‌تر از آمر باشد امر نامیده می‌شود[[59]](#footnote-59).

بنابراین ﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ ٦﴾ رحمتی است از جانب خدا که بر بنده‌اش نازل کرده تا بوسیله این آیات او را بخواند.

در اینجا هدایت از خدا درخواست می‌شود.

معنی (هدایت) در زبان عربی و در شریعت

حقیقت هدایت یعنی دلالت و ارشاد و در لغت؛ (هَدَی) یعنی راهنمایی و ارشاد نمود. هدایت در آیات قران به چهار معنی آمده است[[60]](#footnote-60).

معنی اول: هدایت غریزی به این معنی که خداوند – جل جلاله – مخلوقات را به طور غریزی به آنچه شایسته‌شان است هدایت می‌کند، مانند آیه: ﴿قَالَ رَبُّنَا ٱلَّذِيٓ أَعۡطَىٰ كُلَّ شَيۡءٍ خَلۡقَهُۥ ثُمَّ هَدَىٰ ٥٠﴾ [طه: ٥٠ ]. «(موسی) گفت: پروردگار ما همان خدایى است كه به هر موجودى، آنچه را لازمه آفرینش او بوده داده؛ سپس هدایت كرده است!».

معنی دوم: هدایت به معنی راهنمایی و ارشاد به آن چیزی که صلاح دین در آن قرار دارد. اولی غریزی بود و در مورد اموری که صلاح دنیا در آنهاست، و این راهنمایی و ارشاد است در امور دینی به چیزی که صلاح و خیر در آن قرار دارد.

همچنانکه خطاب به پیغمبر (ص) می‌فرماید: ﴿وَإِنَّكَ لَتَهۡدِيٓ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ﴾ [الشورى: ٥٢]. «و تو مسلما به سوى راه راست هدایت مى‏كنى».

و مثل آیه ﴿وَلِكُلِّ قَوۡمٍ هَادٍ﴾ [الرعد: ٧].«و براى هر گروهى هدایت كننده‏اى است (؛ و اینها همه بهانه است، نه براى جستجوى حقیقت)».

و نیز آیه ﴿وَجَعَلۡنَا مِنۡهُمۡ أَئِمَّةٗ يَهۡدُونَ بِأَمۡرِنَا﴾ [السجده: ٢٤ ]. و...«و از آنان امامان (و پیشوایانى) قرار دادیم كه به فرمان ما (مردم را) هدایت مى‏كردند».

و هدایت به این معنی راهنمایی و ارشاد به خیر و صلاحِ کاری است که از عهده پیغمبران (‡) و دعوتگران برمی‌آید.

معنی سوم: هدایت به معنی توفیقی که خدا به هر کس که هدایت یافته اختصاص داده است، و نتیجه راهنمایی است. اینکه طرف بعد از راهنمایی و ارشاد، هدایت را می‌پذیرد یا نه، در پذیرفتن آن به یک توفیق الهی نیاز است، و لذا به آن هدایت توفیقی گویند، و این نتیجه هدایت به معنی دوم است که عبارت بود از راهنمایی و ارشاد. همچنانکه می‌فرماید: ﴿إِنَّكَ لَا تَهۡدِي مَنۡ أَحۡبَبۡتَ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَهۡدِي مَن يَشَآءُ﴾ [القصص: ٥٦ ]. «(ای پیغمبر!) تو نمى‏توانى كسى را كه دوست دارى هدایت كنى؛ ولى خداوند هر كس را بخواهد هدایت مى‏كند».

یعنی ای پیغمبر! تو نمی‌توانی توفیق هدایت عطا کنی بلکه این خداست که هر کس را که بخواهد توفیق می‌دهد، همچنانکه می‌فرماید﴿وَمَن يُؤۡمِنۢ بِٱللَّهِ يَهۡدِ قَلۡبَهُۥ﴾ [التغابن: ١١ ]. «و هركس به خدا ایمان آورد، خدا قلبش را هدایت مى‌كند».

معنی چهارم: که بزرگترین و والاترین معنی هدایت و هدف همه انواع و اقسام معانی دیگر هدایت است، و آن هدایت به راه بهشت[[61]](#footnote-61) و هدایت به راه جهنم است، همچنانکه خداوند در مورد هدایت مؤمنان به بهشت، می‌فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ قُتِلُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ فَلَن يُضِلَّ أَعۡمَٰلَهُمۡ ٤ سَيَهۡدِيهِمۡ وَيُصۡلِحُ بَالَهُمۡ ٥﴾ [محمد: ٤ -٥]. «و كسانى كه در راه خدا كشته شدند، خداوند هرگز اعمالشان را از بین نمى‏برد. بزودى آنان را هدایت نموده و كارشان را اصلاح مى‏كند».

علماء گویند: اینان در راه خدا کشته شده‌اند. بنابراین هدایت مطرح شده برای آنها نمی‌تواند هدایت دنیوی باشد بلکه هدایت در آخرت است و مفسران گویند: ﴿سَيَهۡدِيهِمۡ﴾ یعنی: آنها را به بهشت[[62]](#footnote-62) راهنمایی می‌کند -ما نیز از فضل خدا آن را مسألت می‌نماییم-.

و در مورد هدایت و رهنمود به جهنم می‌فرماید: ﴿فَٱهۡدُوهُمۡ إِلَىٰ صِرَٰطِ ٱلۡجَحِيمِ ﴾ [الصافات: ٢٣].

«(آرى آنچه را) جز خدا مى‏پرستیدند جمع كنید و بسوى راه دوزخ هدایتشان كنید». – پناه بر خدا –.

و نیز می‌فرماید: ﴿وَجَعَلۡنَٰهُمۡ أَئِمَّةٗ يَدۡعُونَ إِلَى ٱلنَّارِ﴾ [القصص: ٤١ ].

«و آنان ( فرعونیان) را پیشوایانى قرار دادیم كه به آتش (دوزخ) دعوت مى‏كنند». ـ از خدا درخواست عافیت می‌كنیم ـ.

این از انواع چهارگانه و معانی چهارگانه هدایت. و ﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ ٦﴾ سه معنی دوم، سوم و چهارم را که هر یک وجهی دارد، دربر می‌گیرد.

هدایت معنی دوم یعنی راهنمایی و ارشاد را از آن جهت دربرمی‌گیرد که: تلاوت کننده آیه ﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ ٦﴾، مسلمان بوده و بعد از آنکه راه برای او تبیین و ارشاد و راهنمایی شده، آیه را می‌خواند ولی با این حال او نیز از خدا می‌خواهد که او را به راه راست هدایت کند زیرا مسائل مرتبط با (الصراط المستقیم)،انواع و مصادیق آن فراوان و غیرقابل شمارش می‌باشند و این همان چیزی است که علماء در آن با هم مسابقه می‌دهند و هر کسی که مسأله‌ای را می‌داند به همان مسأله راهنمایی می‌کند که تنها یکی از مسائل شرع و صراط مستقیم است.

بنابراین تلاوت کننده ﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ ٦﴾ از پروردگارش می‌خواهد که انواع و امور مرتبط با صراط را با همه تعدّد، مصادیق و گونه‌هایش برای او تبیین کرده و او را به آن راهنمایی کند، و به همین دلیل در دعایش می‌گوید: «خداوندا! حق را به ما بنمایان، و تبعیت از آن را نصیبمان بگردان، و باطل را به ما بنمایان، و اجتناب از آن را نصیب ما بگردان».[[63]](#footnote-63)

امور (صراط مستقیم) متعدداند: مستحبات، مکروهات، انواع واجبات، محرمات، انواع آگاهی نسبت به خدا، انواع علم به احکام خدا و انواع علم به آثار اسماء و صفات خدا در کائنات و مسایل فراوان دیگری را که غیرقابل شمارش‌اند، دربرمی‌گیرد. پس دعا کننده‌ای که می‌گوید: (اهدنا)، از خدا می‌خواهد که همه اینها را برایش روشن سازد.

و این یکی از بزرگترین نیازهایی است که ما داریم و لذا به تبیین آن می‌پردازیم ولی با وجود این از خدا می‌خواهیم که به معنی دوم ما را هدایت کند، یعنی توفیق هدایت را شامل حال ما بگرداند، زیرا راهنمایی و ارشاد بدون توفیق هدایت از جانب خدا و بدون الهام و تأیید از جانب او [اتمام] حجت است بر بنده و نه حجّتی برای او.

بنابراین بنده با دعای ﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ ٦﴾ بعد از آنکه راهنمایی و ارشاد خواست، از خدا می‌خواهد که توفیق همه مصادیق (الصراط المستقیم) و هدایت به آنها را به او بدهد. تفسیر (صراط) ان شاء الله در ادامه می‌آید.

معنی چهارم هدایت نیز به همین شیوه: راه راست دو تا هستند، یکی در دنیا و دیگری در آخرت، و راه راست در آخرت اوصاف خاص خودش را دارد، از جمله: پل صراط بر روی جهنم قرار داده شده، از شمشیر تیزتر و از مو باریکتر است، و بر پیرامون آن قلابهائی (آهنین) به سان خار سَعْدان[[64]](#footnote-64) قرار دارند و اوصاف دیگری از این قبیل که در سنت ذکر شده‌اند[[65]](#footnote-65). و خداوند خود می‌فرماید: ﴿وَإِن مِّنكُمۡ إِلَّا وَارِدُهَا﴾ [مریم: ٧١ ]. «و از شما هیچ‌ كس‌ نیست‌ مگر این‌كه‌ واردشونده‌ آن‌ است‌ [یعنی: ای‌ فرزندان‌آدم‌ هیچ‌ یک از شما نیست‌ مگر این‌كه‌ به‌ دوزخ‌ وارد خواهد شد. ورود: به‌ معنی ‌مرور و گذشتن‌ از پل‌ صراط است]».

صراط و پلی که پشت آن همه تاریکی و ظلمت است و جز کسی که نوری برای دیدن به او عطا می‌شود کسی راه را نمی‌بیند، همچنانکه پیغمبر ص می‌فرماید: «قبل از پل یعنی صراط همه ظلمت و تاریکی است»[[66]](#footnote-66) که کفار در ظلمت افتاده و نمی‌دانند صراط کجا قرار داده شده و جهنم آورده می‌شود: ﴿وَجِاْيٓءَ يَوۡمَئِذِۢ بِجَهَنَّمَ﴾ [الفجر: ٢٣ ].«و در آن روز جهنم را حاضر می‌كنند».

که هفت هزار افسار داشته[[67]](#footnote-67)، کشیده می‌شود و صراط بر روی آن قرار داده می‌شود و پیرامون آن را ظلمت فرامی‌گیرد، سپس کفار می‌آیند و مثل گردش پروانه به دور آتش به دور آن می‌چرخند و این صراطی است که میدان محشر را به بهشت وصل می‌کند و بر روی جهنم قرار داده شده است با این وصف که: از مو باریکتر و از شمشمیر تیزتر است و بر روی آن ظلمت حکمفرماست، کیست که هدایت یابد و به بهشت برسد؟

به خاطر بزرگی مسأله انبیاء می‌گویند: «خداوندا! سالم نگه دار، سالم نگه دار»[[68]](#footnote-68).

هر پیغمبری قبل از صراط می‌ایستد و این را می‌گوید چون مسأله خطیری است.

کسی که با ﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ ٦﴾ دعا می‌کند این صراط برایش مجسم می‌شود. ابتدا صراط مستقیم در دنیا، و از همان صراط به صراط در آخرت منتقل می‌شود، از خدا می‌خواهد او را در پیمودن آن راه هدایت و راهنمایی و ارشاد نماید، پس خدا او را بینا کرده و او با سرعتی که خداوند مقدر فرموده از روی آن عبور می‌کند، این انواع دعاها را شامل می‌شود که اگر حاصل شونده برای بنده کفایت می‌کنند. به همین دلیل علماء گویند: شدیدترین نیازی که بنده از خدا می‌خواهد این دعاست: ﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ ٦﴾.

و رحمت خدا بر بندگانش این است که به آنها که طریق دعا و مسألت خواهی را نمی‌دانند این سوره را عطا فرموده که این دعا و مسألت عظیم در آن قرار دارد، دعائی که جز آنان که توفیق یافته‌اند، کس دیگری عظمت، منزلت و میزان نیاز بندگان به آن را درک نمی‌کند و اینان چه اندکند!.

تفسیر ﴿ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ﴾

مراد از ﴿ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ﴾ راه راست دنیا و آخرت است. صراط مستقیم آخرت را قبلاً توضیح دادیم، و در مورد صراط مستقیم در دنیا اقوال مختلفی از مفسّرین سلف به جا مانده است.

بعضی گفته‌اند: مراد از آن قرآن است،

بعضی دیگر گفته‌اند: مراد از آن اسلام است.

و بعضی گفته‌اند: مراد از آن سنّت است.

و بعضی هم گفته‌اند: مراد از آن تبعیت از پیغمبر می‌باشد.

بعضی از علماء مثل ابن جریر طبری[[69]](#footnote-69) و ابن کثیر[[70]](#footnote-70) و شیخ الاسلام[[71]](#footnote-71) و گروهی دیگر بر این باورند که همه این تفاسیر پیرامون یک نقطه می‌چرخند، زیرا کسی که به قرآن ملتزم باشد به اسلام نیز پایبند شده و از پیغمبر ص هم تبعیت کرده و همچنین به سنت ملتزم گردیده است.

بنابراین بنده با دعای ﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ ٦﴾ از پروردگارش می‌خواهد او را در دنیا هدایت کند، هدیت به اسلام، به قرآن و به تبعیت از پیغمبر ص.

در اینجا سؤالی به ذهن می‌رسد که در نزد مفسران معروف است و آن اینکه: بنده نمازگزار، لابد به اسلام و قرآن هدایت شده است پس چگونه از خدا می‌خواهد: ﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ ٦﴾؟

یعنی پس چرا دعا می‌کند: خدایا ما را به اسلام، قرآن، سنّت و تبعیت از پیغمبر ص هدایت و ارشاد نما؟[[72]](#footnote-72).

جواب: علما می‌گویند: این دعا، درخواست ثبات بر صراط است[[73]](#footnote-73)، زیرا اسلام نمازگزار محقق شده است و او با این دعا از خدا می‌خواهد که او را ثابت قدم گرداند و این در اوامر و دستورات معروف است و کسی که به کاری محقق شده دستور داده شود یعنی از او ثبات و پایداری خواسته می‌شود.

همچنانکه خدا می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ ٱتَّقِ ٱللَّهَ﴾ [الأحزاب: ١ ]. و به این معنی است که: «ای پیغمبر! بر تقوای خدا ثابت قدم باش».

و نیز در دجای دیگر فرموده: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ ءَامِنُواْ﴾ [النساء: ١٣٦].یعنی: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بر ایمانتان ثبات داشته باشید»[[74]](#footnote-74).

و تعداد زیادی از علماء همین را می‌گویند. ولی این جواب جای تأمل دارد.

رأی درست و قول صحیح همان معنی (ما را هدایت کن) می‌باشد، چه مراد از صراط مستقیم اسلام باشد، چه قرآن، سنت و یا تبعیت از پیغمبر ص مراد باشد.

زیرا صراط تفاصیلی دارد و (صراط مستقیم) وسیع بوده، دارای مسائل و تفاصیلی می‌باشد. اسلام خود بر ارکانی پنج گانه استوار بوده و دارای شعبه‌هایی است، همچنین ایمان ارکان شش گانه دارد و دارای شعبه‌های قولی، عملی و اعتقادی است و اِحسان خود رکن واحدی است که این رکن نیز دارای شعبه‌هایی است.

پس مسائل مرتبط با اسلام متعدداند، و قرآن دارای اخبار متعددی است، خداوند در مورد مسایل زیادی خبر داده و اوامر و نواهی فراوانی نیز در قرآن وجود دارد.

پس همچنانکه ذکر کردیم، هنگام خواندن این دعا از خدا می‌خواهیم که ما را به همه این تفاصیل راهنمایی و توفیق دهد، بنابراین، این دعا برای همه اموری است که داخل در اسلامند.

به همین دلیل هیچ کس از این مسألت‌خواهی بی‌نیاز نیست و پیغمبران(‡) نیز به آن نیاز دارند، پیغمبر ص نیز این آیه را می‌خوانده و به آن محتاج بوده، صحابه نیز همین طور. پس هر کسی این آیه را می‌خواند، از خدا می‌خواهد که او را به این معنی به راه راست هدایت کند با همه تفاصیل، انواع و مصادیق راه راست. و هر کسی به حسب حال خود به این دعا نیازمند می‌باشد.

پس بنده‌ای که این آیه را تلاوت می‌کند، حق ندارد، بگوید: من از هدایت یافتگان هستم پس چرا طلب هدایت کنم؟

چون به او جواب داده می‌شود که: بزرگترین احتیاج و نیازمندی تو این است که از پروردگارت بخواهی که تو را به این راه راستِ پرمسائل هدایت کند و آن را به تو بیاموزد و تفهیم کند، سپس توفیق التزام به آن در دنیا را نصیبت گرداند و سرانجام در آخرت پاداش آن را از طریق جواز عبور از صراط به تو ارزانی کند. پس ما در هر یک از مسائل صراط به هدایت نیازمندیم.

این نکته مسأله را روشن‌تر می‌سازد که جز آنانکه ایمان قوی دارند کسی نمی‌تواند از پل صراط در آخرت عبور کند، و مردم به اندازه قوت یقینی که دارند، و ثبات و معرفتی که نسبت به صراط دنیا داشته‌اند، سرعت دارند. پس مقدار معرفت (صراط مستقیم) در دنیا و ثبات در آن، و التزام به آن تعیین کننده حال و وضعیت هر کسی در آخرت خواهد بود.

و به همین دلیل علما می‌گویند: از آنجا که در دنیا خارهای دلبستگی وجود دارند که عبارتند از خارهای شبهات و شهوات باید مواظب بود که به آنها تعلق خاطر پیدا نکنیم[[75]](#footnote-75) و هنگامی که آیه ﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ ٦﴾ را می‌خوانیم، خارهای دو طرف پل را بیاد آوریم.

و پیغمبر ص می‌فرماید: «آنان که بر روی پل صراط عبور می‌کنند بعضی سالم می‌گذرند، بعضی آسیب می‌بینند [ولی عبور می‌کنند] و برخی هم در آتش افکنده می‌شوند»[[76]](#footnote-76).

میزان آسیب‌پذیری بر روی پل صراط به میزان وابستگی به خارهای شبهات و شهوات در دنیا بستگی دارد، مگر اینکه خدا ببخشاید و از بنده درگذرد.

سلامت و عافیت را از خداوند مسألت می‌نمائیم.

یادآوری

معنی هدایت در آیه ﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ ٦﴾ و چگونگی این هدایت در آن را بیان کردیم. باید توجه کرد که در آوردن (اهدنا) به صیغه جمع نکته‌ای نهفته است و آن اینکه: کسی که این دعا را می‌خواند باید به همراه برادران مؤمنش باشد و این می‌رساند، سوره‌ای که این آیه را دربردارد – سوره فاتحه – باید در نماز خوانده شود و خواندش واجب است، البته مراد نمازهای فرض است که به جماعت خوانده می‌شود. زیرا گوینده می‌گوید: (اهدنا) و این زمانی درست است که گروهی او را همراهی کرده باشند و در مورد نماز نافله باید گفت: [گرچه به تنهایی خوانده شود ولی آوردن صیغه جمع (اهدنا) در آن] تابع نماز فرض است و البته گاهی هم[[77]](#footnote-77) بصورت جماعت خوانده می‌شود و گاهی بصورت فرادی، و چنانچه حکمی بین فرض و نافله قرار بگیرد [که از کدامیک تأثیر بپذیرد] همچنانکه معلوم است در مسائل زیادی غلبه با فرض است نه نافله[[78]](#footnote-78).

در مورد ﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ ٦﴾ علمای لغت همه اتفاق نظر دارند که مراد از (الصراط) راه آشکار و مستقیمی است که اعوجاج و پیچ و خم نداشته و تعداد زیادی از سالکین را در خود جای دهد، ابن جریر[[79]](#footnote-79) / اجماع بر این مسأله را نقل کرده و به این شعر استناد می‌کند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| أَمِيرُالمُؤْمِنينَ عَلَى صِرَاطٍ |  | إذَا اعْوَجَّ الـْمَوارِدُ مُسْتَقِيمُ[[80]](#footnote-80) |

امیرالمؤمنین بر راهی قرار دارد که اگرچه مجاری ورود [و منتهی] به آن پیچ و خم داشته باشند، [آن راه] مستقیم است.

و این معنی صراط را علماء با دلائل مفصل شرعی از قرآن و سنّت ذکر کرده‌اند و ابن قیم و غیره گفته‌اند: صراط، صراط مستقیم نامیده نمی‌شود مگر دارای ویژگیهایی باشد، از جمله:

1. در رسیدن و رساندن به مقصود یگانه باشد.
2. کوتاه‌ترین راه و درست‌ترین راه رسیدن به مقصود باشد. و این از لفظ مستقیم برداشت می‌شود زیرا مستقیم و مائل بر عکس هم بوده و مائل طولانی‌تر از مستقیم می‌باشد، پس از صفت (المستقیم) برای (الصراط) در می‌یابیم که راه راست باید کوتاهترین راهی باشد که به مقصود منتهی می‌شود، به این معنی که راههای غیر او انحرافی و پرپیچ و خم بوده و سالکش را به ‌گونه‌ای رضایت‌بخش به مقصد نمی‌رسانند.
3. همچنین صراط، مستقیم نامیده نمی‌شود مگر اینکه راه وسیع بوده و سالکان زیادی در خود جای دهد و این اشاره است به این مطلب که راه راست، رهروان زیادی دارد و کسی که رهرو آن راه باشد گرچه در زمان خود تنها باشد ولی در این راه یگانه رهرو نیست، به همین دلیل خداوند در ادامه همان آیه، می‌فرماید: ﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ ٦ صِرَٰطَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمۡتَ عَلَيۡهِمۡ غَيۡرِ ٱلۡمَغۡضُوبِ عَلَيۡهِمۡ وَلَا ٱلضَّآلِّينَ ٧﴾ [الفاتحة: ٦- ٧ ].

بنابراین (صراط مستقیم) راهی است که سالکانش زیاد باشد اگرچه شخص در زمان خود، غیر خود کسی دیگر را نبیند زیرا این راه وسیعی است[[81]](#footnote-81) که گروههای فراوانی از اولیای خدا و اطاعت کنندگان او و پیامبرانش این راه را رفته‌اند.

و در وصف ابراهیم () می‌فرماید: ﴿إِنَّ إِبۡرَٰهِيمَ كَانَ أُمَّةٗ﴾ [النحل: ١٢٠]. «ابراهیم (به تنهایى) امتى بود»[[82]](#footnote-82).

امام این دعوت، شیخ محمد بن عبدالوهاب / می‌فرماید: «أمة» یعنی با او کثرت فراهم آمد در عین حال که امامی بود که در انجام امور خیر از او پیروی می‌شود. و در تفسیر این آیه می‌فرماید: خداوند چنین فرموده تا سالکِ این راه از کمی رهروان نهراسد[[83]](#footnote-83).

اگر مؤمنی هیچکس به جز انبیاء و رسولان (‡) را با خود همراه ندید که بگویند ﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ ٦﴾ همین برای یقیین یافتن او و انس و الفت کافی است.

این هم صفات (صراط مستقیم).

این (الصراط) گاهی به خدا نسبت داده می‌شود، مثل: ﴿إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ﴾ [هود: ٥٦ ]. «پروردگار من بر راه راست است».

همچنانکه «صراط الله» هم گفته می‌شود. و گاهی صراط به سالکین آن نسبت داده شده و یا به آنها اضافه می‌شود، مثل آیه ﴿صِرَٰطَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمۡتَ عَلَيۡهِمۡ﴾ که در صورت اول اضافه و انتساب نظر به واضع این راه و قرار دهنده آن بوده، و در حالت دوم نظر به کسانی است که رهرو و سالک آنند. و این برای آرامش قلب بنده مؤمن بسنده و کافی است زیرا هنگامیکه که ببیند الله است که این راه را قرار داده و راهی گردانده که به حق منتهی می‌شود و به مقصد می‌رسد و پروردگارمان نیز خودش بر صراط مستقیم قرار دارد و رهروان آن مخلوقات برگزیده خدا هستند به بزرگترین آرامش و یقین ممکن دست می‌یابد و چنانکه در ادامه ذکر می‌کنیم این مسأله فوائدی دارد.

تفسیر ﴿صِرَٰطَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمۡتَ عَلَيۡهِمۡ﴾

این صراط در آیه قبلی به راه مستقیم شناسانده شد و در لغت گویند (ال‍‌) بر سر (الصراط) در (الصراط المستقیم) یا (ال‍‌ِ) معهود است یعنی راه مستقیم مورد نظر و یا برای بیان حقیقت راه است.

بعد از شناساندن اولیه، در این آیه خداوند آن راه را بیشتر می‌‌شناساند و این شناساندن از طریق اضافه و انتساب (صراط) است به رهروانش که مقتضی تعریف و تخصیص می‌باشد[[84]](#footnote-84)، همچنانکه در زبان عربی گفته می‌شود.

خداوند قبلا در توصیف آن راه فرموده بود که هم (الصراط) است، هم (مستقیم) است و حال اضافه می‌کند که آن راه، راه کسانی است که خداوند آنها را اِنعام نموده است و فرموده: ﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ ٦ صِرَٰطَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمۡتَ عَلَيۡهِمۡ﴾ و فایده این تعریف و شناساندنِ بیشتر این است که شناختن حقیقت صراط شاید بر بسیاری از خلایق مشتبه می‌شد، که کدام راه حق و صواب است؟

ولی با این شناساندن اخیر، فرموده که همان راهی صواب و حق است که رهروانش کسانی‌اند که خدا آنها را انعام کرده و اکرام نموده است.

و این مانع افتادن در اشتباه می‌شود، زیرا بعضی از مردم در شناخت حقیقت چیزی دچار مشکل می‌شوند چون این کار به نظر و استدلال نیاز دارد ولی شناختن راه از طریق رهروان آن راه، تعریف راه را خاصّتر نموده [و احتمال اشتباه در شناخت آن را کمتر می‌کند] و این از فوائد معرفی دوباره است.

پس خدا با لفظ (الصراط) بیان می‌کند که آن راه اوصافش و حقیقتش مشخص‌ است و بعد از آن با ﴿صِرَٰطَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمۡتَ عَلَيۡهِمۡ﴾ راه را از طریق سالکانش معرفی دوباره می‌‌کند تا بنده‌ای که به شناخت حقیقت آن نرسیده از این طریق آن را بشناسد.

این سالکان چه کسانی‌اند؟

همانهایی که خدا فرموده: ﴿صِرَٰطَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمۡتَ عَلَيۡهِمۡ﴾.

و آنان که مورد انعام خدا قرارگرفته‌اند همانهایی هستند که پرهیزگار و ملتزم به اسلامند. خداوند در سوره بقره بیان می‌کند که تعداد زیادی از فرقه‌ها، ملیت‌ها و آیینهای مختلف ادعا می‌کنند که فقط آنها به بهشت خواهند رفت:

﴿وَقَالُواْ لَن يَدۡخُلَ ٱلۡجَنَّةَ إِلَّا مَن كَانَ هُودًا أَوۡ نَصَٰرَىٰ﴾ [البقره: ١١١].

«آنها گفتند: هیچ كس، جز یهود یا نصارى، هرگز داخل بهشت نخواهد شد».

سپس برهانی را که شایستگان ورود به بهشت را معرفی می‌کند، بیان کرده است و آن پایان صراط مستقیم و هدفی است که از این راه قصد شده و در نهایت این شایستگان کسانی‌اند که این راه را رفته‌اند تا بعد از کسب رضای خدا و رحمت او به مقصد برسند، و لذا می‌فرماید: ﴿تِلۡكَ أَمَانِيُّهُمۡۗ قُلۡ هَاتُواْ بُرۡهَٰنَكُمۡ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ﴾ [البقرة: ١١١ ]. «این آرزوى آنهاست! بگو: «اگر راست مى‏گویید، دلیل خود را (بر این موضوع) بیاورید!».

﴿بَلَىٰ﴾ یعنی آری داخل بهشت می‌شود: ﴿بَلَىٰۚ مَنۡ أَسۡلَمَ وَجۡهَهُۥ لِلَّهِ وَهُوَ مُحۡسِنٞ﴾ [البقره: ١١٢ ]. «آرى، كسى كه روى خود را تسلیم خدا كند و نیكوكار باشد».

یعنی کسی وارد بهشت می‌شود که دارای این دو صفت باشد: اسلام آوردن و احسان در کردار، گفتار و اعتقاد.

همچنین خداوند – جل جلاله – در سوره نساء این افراد مُنعَم را عیناً معرفی و مشخص نموده است: ﴿وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَٱلرَّسُولَ فَأُوْلَٰٓئِكَ مَعَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِم مِّنَ ٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ وَٱلصِّدِّيقِينَ وَٱلشُّهَدَآءِ وَٱلصَّٰلِحِينَۚ وَحَسُنَ أُوْلَٰٓئِكَ رَفِيقٗا ٦٩ ذَٰلِكَ ٱلۡفَضۡلُ مِنَ ٱللَّهِۚ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ عَلِيمٗا ٧٠﴾ [النساء: ٦٩ - ٧٠ ]. «و كسى كه خدا و پیامبر را اطاعت كند، (در روز رستاخیز،) همنشین كسانى خواهد بود كه خدا، نعمت خود را بر آنان تمام كرده؛ از پیامبران و صدیقان و شهدا و صالحان؛ و آنها رفیقهاى خوبى هستند! این موهبتى از ناحیه خداست. و كافى است كه او، (از حال بندگان، و نیات و اعمالشان) آگاه است».

خداوند به این وسیله کسانی را که انعام کرده و این (صراط) به آنها منتسب است معرفی می‌کند، آنها هستند که این راه را به کمک نوری و برهان صحیحی از پروردگارشان پیموده‌اند و آنها عبارتند از: انبیاء، راستروان، شهیدان و نیکوکاران که مورد انعام الهی قرار گرفته‌اند.

و بنده چنانکه به انبیاء بنگرد، این راهشان است و چنانکه به شهیدانی که در راه پیروزی دین خدا جنگیده‌اند بنگرد، این راهشان است و چون به راستروان بنگرد که راست بودند و راستی پیشه کردند و راست را تصدیق کردند، درگفتارشان صادق و راستگو بوده و اعتقادی خلاف واقعیت نداشتند و برخلاف واجباتشان که عین واقعیت است عمل نکردند، چون به این راستروان بنگرد این راهشان است، و اگر هیچیک از اینان را نمی‌بیند به نیکوکاران و صالحان بنگرد و به آنها اقتدار کند که هیچ وقت زمین از آنان خالی نخواهد بود و آنانند که قوام خیرو صلاحند و همنشینی با آنان باعث اصلاح اعتقادات در قلب و انواع کلام زیبا و دلنشین بر زبان و کردار تابع سنّت می‌شود. [اگر به اینان بنگری راه اینها هم همان است]

و این شناساندن راه را به گونه‌ای برای سالک مشخص می‌سازد که هرگز دچار اشتباه نشود.

در آیه ﴿صِرَٰطَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمۡتَ عَلَيۡهِمۡ﴾ نعمت دادن به خدا نسبت داده شده و این نکته‌ای را می‌رساند: با آنکه این گروهها صراط مستقیم را پیموده‌اند و می‌پیمایند و صراط به آنها اضافه و منتسب است ولی توانایی این کار و سلوک این راه به خاطر انعام الهی بر آنهاست.

و این باعث دور کردن غرور از قلب و اطمینان نیافتن بدان است و پرهیز از باور استقلال در رسیدن به این استقامت در دین و پایداری بر آن و ثبات قدم یافتن از طریق جهد و تلاش شخصی [و بدون یاری و تأیید خدا] را باعث می‌شود، بلکه باید دانست که بنده حتی برای یک لحظه هم از خداوند بی‌نیاز نمی‌باشد، پس سالک این راه جز با انعام خدا نمی‌تواند آن را بپیماید. پس خداست که سالک را هدایت کرده و اوست که راهنمایی کرده و هموست که با این هدایت به سالک انعام نموده یعنی او را توفیق داده است.

بنابراین آغاز و پایان این کار به دست خداست و خداست که بعد از این [همه الطاف] به این دعا کنندگان ثواب می‌دهد و این بزرگترین رحمت، کرم، منّت، احسان و فضلی است که می‌تواند وجود داشته باشد. ابتدا راهنمایی و ارشاد می‌کند، سپس توفیق و هدایت می‌بخشد و بعد از آن به بنده پاداش می‌دهد و بی‌گمان خداست نعمت دهنده فضیلت بخش.

بی‌شک این مطلب باعث می‌شود محبت پشت سر محبت در قلب وارد شوند و هر بار او را بیشتر به تلاش و کوشش وا می‌دارد و باعث حسن توکل برخدا و سپردن امور به او و کم کردن مسئولیتها برای خویشتن می‌شود.

یادآوری

سوره فاتحه، سوره‌ای عظیم است و در آن اصول عقاید، اصول سلوک و اصول احکام قرار دارد، به همین دلیل امّ القرآن نامیده شده و ﴿وَلَقَدۡ ءَاتَيۡنَٰكَ سَبۡعٗا مِّنَ ٱلۡمَثَانِي وَٱلۡقُرۡءَانَ ٱلۡعَظِيمَ ٨٧﴾ [الحجر:٨٧]. «ما به تو سوره حمد و قرآن عظیم دادیم».

و این سوره «قرآن عظیم» و «السبع المثانی» بوده و از آنجا که اصول بزرگی را دربردارد «امّ القرآن» نامیده شده است.

راه کسانی که مورد انعام خدایند ﴿صِرَٰطَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمۡتَ عَلَيۡهِمۡ﴾ یکی است، ولی همچنانکه در قرآن آمده غیر آنها – به تعبیری – بر راههای مختلف قرار دارند، راههایی که استقامت ندارند و یا راههایی که اصلاً راه نیستند، خداوند می‌فرماید: ﴿وَأَنَّ هَٰذَا صِرَٰطِي مُسۡتَقِيمٗا فَٱتَّبِعُوهُۖ وَلَا تَتَّبِعُواْ ٱلسُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمۡ عَن سَبِيلِهِۦۚ ذَٰلِكُمۡ وَصَّىٰكُم بِهِۦ لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ ١٥٣﴾ [الأنعام: ١٥٣ ].

«این راه مستقیم من است، از آن پیروى كنید! و از راه‏هاى پراكنده (و انحرافى) پیروى نكنید، كه شما را از طریق حق، دور مى‏سازد! این چیزى است كه خداوند شما را به آن سفارش مى‏كند، شاید پرهیزگارى پیشه كنید!».

پس (الصراط) راه خداست و غیر آن راههایی است که بر هر یک شیطانی گماشته شده و مردم را به آن راه می‌خواند، راههایی که غیر قابل شمارش بوده و با اختلاف زمانها و مکانها تنوع، تفرّع و شاخه‌هایی را شامل می‌شوند. ولی راه خدا یکی است آن را به خودش و به اولیای سالکش در آن راه منتسب کرده تا شناخته شود و معرفی گردد و بعد از آن باز هم از طریق بیان مخالفت آن راه با راههای هلاک شوندگان به شناساندن بهتر آن پرداخته است.

تفسیر ﴿غَيۡرِ ٱلۡمَغۡضُوبِ عَلَيۡهِمۡ﴾

همچنانکه به نظر جمعی از مفسران هم قول ارجح است معنی آیه این است که راه (انعمت علیهم) غیر راهی است که سالکانش مورد غضب واقع شده‌اند[[85]](#footnote-85).

بعضی از علماء هم می‌گویند: غیر در اینجا استثناست[[86]](#footnote-86) مثل (حاشا) و (کلاّ) و به همان معنی. گفته می‌شود: (دخلَ الرجالُ غيرَ محمدٍ) یعنی همه مردان داخل شدند به جز محمد. و گفته‌اند: ﴿غَيۡرِ ٱلۡمَغۡضُوبِ عَلَيۡهِمۡ﴾ ستثناء منقطع است[[87]](#footnote-87). به این معنی که: خداوندا! ما را به راه کسانی که انعام کرده‌ای هدایت فرما، ولی راه کسانی را که مورد غضب واقع شده‌اند و نیز راه کسانی را که به بیراهه رفته‌اند نمی‌خواهیم و برنمی‌گزینیم. و این رأی از نظر قواعد عربی و نیز از نظر معنی به دست آمده از آن جای تأمل دارد.

و قول ارجح، همان قول اول است که گفته شد، یعنی (غیر) صفت ماقبل خود[[88]](#footnote-88) می‌باشد همچنانکه محققان گفته‌اند و معنی آیه چنین می‌شود:

(غیر صراط الـمغضوب علیهم).

و پاسخ به این سؤال می‌ماند که آیا استعمال صراط برای این افراد درست است یا آنها بر (سُبُل) سلوک می‌کنند؟

جواب: این سؤال به خاطر اختلاف بر سر واژه (صراط) ایجاد می‌شود که آیا (صراط) فقط به راه پسندیده اطلاق می‌شود، و یا راه پسندیده و مذموم هر دو را شامل می‌شود؟ و این اختلافی لغوی و نیز اصطلاحی و اختلاف در استعمال واژه است، و ما می‌گوئیم: چنانچه استعمال (صراط) عام بوده و پسندیده و مذموم را شامل شود، ما تقدیر را (غیرصراط) می‌گیریم و اگر (صراط) مختص راه پسندیده است، ما تقدیر را (غیر سبیل) می‌گیریم یعنی (غير سبيل المغضوب عليهم ولا الضالين)، زیرا لفظ محذوف را می‌توان در تقدیر گرفت و اگر خودش این شایستگی را نداشته باشد لفظی دیگر و هم‌معنی با آن را در تقدیر می‌گیریم.

این قاعده‌ای است که برای مبحث تقدیر در تفسیر و غیره مورد استفاده قرار می‌گیرد.

تفسیر ﴿غَيۡرِ ٱلۡمَغۡضُوبِ عَلَيۡهِمۡ وَلَا ٱلضَّآلِّينَ﴾

حدیث صحیح از پیغمبر ص توسط ترمذی و غیره[[89]](#footnote-89) روایت شده و نیز اتفاق مفسرین بر این امر نقل شده که مراد از ﴿ٱلۡمَغۡضُوبِ عَلَيۡهِمۡ﴾ یهود و مراد از (الضالین) مسیحیان می‌باشند.

خداوند در قرآن در بیشتر از یک آیه یهود را به (مغضوب) بودن توصیف می‌کند، مثلا می‌فرماید: ﴿فَبَآءُو بِغَضَبٍ عَلَىٰ غَضَبٖ﴾ [البقره: ٩٠ ].«از این رو به خشمى بعد از خشمى (از سوى خدا) گرفتار شدند. یعنی [یهود]».

و نیز در جای دیگر می‌فرماید: ﴿وَغَضِبَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِمۡ﴾ [الفتح: ٦]. «خداوند بر آنان غضب كرده». و آیاتی دیگر از این قبیل. و اینان در عین حال که مورد خشم و غضب خدا قرار گرفته‌اند، گمراه نیز می‌باشند.

چرا با آنکه مسیحیان مورد خشم و غضب هم می‌باشند به گمراه توصیف شده‌اند، و یهود نیز با آنکه گمراه هم می‌باشند به «مورد غضب واقع شده» متّصفند؟

جواب: علماء گویند: زیرا خاصّ‌ترین ویژگی مسیحیان ضلالت و گمراهی بوده، و خاصّ‌ترین ویژگی یهود این است که مورد خشم و غضب خدا واقع شده‌اند[[90]](#footnote-90).

لذا خداوند هر دو را با خاص‌ترین ویژگی‌شان وصف کرده، آری، هر دو گروه گمراهند و بلکه یهود از آنجا که مورد غضب واقع شده‌اند گمراهی‌شان شدیدتر است همچنانکه خداوند [در مورد هر دو گروه] می‌فرماید: ﴿قُلۡ يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ لَا تَغۡلُواْ فِي دِينِكُمۡ غَيۡرَ ٱلۡحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوٓاْ أَهۡوَآءَ قَوۡمٖ قَدۡ ضَلُّواْ مِن قَبۡلُ وَأَضَلُّواْ كَثِيرٗا وَضَلُّواْ عَن سَوَآءِ ٱلسَّبِيلِ ٧٧﴾ [المائده: ٧٧]. «بگو: اى اهل كتاب! در دین خود، غلو (و زیاده روى) نكنید! و غیر از حق نگویید! و از هوسهاى جمعیتى كه پیشتر گمراه شدند و دیگران را گمراه كردند و از راه راست منحرف گشتند، پیروى ننمایید!».

بحثی درباره (ال‍‌) در (المغضوب)

علماء گویند: هنگامی که (ال‍‌) بر سر اسم مفعول درآید معنی اسم موصول می‌یابد، همچنانکه ابن مالک در الفیه می‌گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وَصِفَهٌ صَرِيحهٌ صِلَهُ «اَلْ» ج |  | وَكَونُهَا بِمُعْرَبِ الأفْعَالِ قَلْ |

معنی: صله (ال‍( موصول باید صفت صریح باشد مثل اسم فاعل، اسم مفعول و صفت مشبهه و آمدن این (ال‍‌) بر سر افعال [مضارع] شاذ بوده و مخصوص شعر است[[91]](#footnote-91).

بر این اساس معنی آیه چنین می‌شود: (غیرالذین غُضِبَ علیهم) یعنی غیر کسانی که مورد غضب واقع شده‌اند و معنی موصول در اسم فاعل و اسم مفعول کثرت است یعنی افراد مورد غضب قرار گرفته، بسیارند. یا اینکه (ال‍‌) برای عهد و بازگشت به یک چیز مورد نظر می‌باشد در عین حال که (ال‍‌) موصول هم هست، یعنی بنابر ترجیح بعضی از علمای نحو تعریف، معرفه کردن و شناساندن اسم بعد از خود را بیان می‌کند[[92]](#footnote-92).

مقصود اینکه یهود مورد غضب واقع شدند و علت این امر، همچنانکه علماء گفته‌اند، این بود که آنان علم داشتند، علمی واضح و آشکار و به انواع مختلف بر آنان اتمام حجت شده بود و حق برای آنها روشن و آشکار شده بود ولی آنها آگاهانه و از روی علم به مخالفت با آن پرداختند.

﴿ٱلَّذِينَ ءَاتَيۡنَٰهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ يَعۡرِفُونَهُۥ كَمَا يَعۡرِفُونَ أَبۡنَآءَهُمۡۖ وَإِنَّ فَرِيقٗا مِّنۡهُمۡ لَيَكۡتُمُونَ ٱلۡحَقَّ وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ ١٤٦﴾ [البقره ١٤٦].«كسانى كه كتاب آسمانى به آنان داده‏ایم، او (پیامبر) را همچون فرزندان خود مى‏شناسند؛ (ولى) جمعى از آنان، حق را آگاهانه كتمان مى‏كنند».

حلال را با آنکه می‌دانستند حلال است تحریم کردند، و حرام را با آنکه می‌دانستند حرام است حلال نمودند، و حدود خدا را با آنکه می‌شناختند، تغییر دادند، و لذا به «مورد خشم و غضب واقع شده» توصیف شدند، غضب بر همه یهود نازل شده در حالی که علمایشان مرتکب این کارها شده بودند و این – همچنانکه بعضی از علماء گفته‌اند – نشان می‌دهد که عموم مردم تابع حکمی هستند که برای علمایشان وجود دارد و این مسأله مهمی است.

و در مورد مسیحیان فرموده: ﴿وَلَا ٱلضَّآلِّينَ﴾ یعنی و نه به راه گمراهان [هدایتم مکن]. ضالین: جمع سالم (ضالّ) است و (ضال) اسم فاعل (ضلال) می‌باشد و یا اسم است برای کسی که قوام ضلالت به اوست.

(ضلالت) در زبان عربی و در شریعت

(ضلال) در لغت یعنی نیسان و فراموشی: ﴿أَن تَضِلَّ إِحۡدَىٰهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحۡدَىٰهُمَا ٱلۡأُخۡرَىٰ﴾ [البقره: ٢٨٢]. «(و این دو زن، باید با هم شاهد قرار گیرند،) تا اگر یكى انحرافى یافت، دیگرى به او یادآورى كند».

و نیز آیه: ﴿وَقَالُوٓاْ أَءِذَا ضَلَلۡنَا فِي ٱلۡأَرۡضِ أَءِنَّا لَفِي خَلۡقٖ جَدِيدِۢ﴾ [السجدة:١٠]. «آنها گفتند: آیا هنگامى كه ما (مردیم و) در زمین گم شدیم، آفرینش تازه‏اى خواهیم یافت؟!».

این آیه حال آنان را که می‌میرند و گوشت و استخوانشان فرسوده و پوسیده می‌شود و از بین می‌روند به کسی که فراموش شده و انگار هیچ وقت نبوده تشبیه کرده است.

و (ضال) در شریعت به کسی اطلاق می‌شود که از روی نیسان و رویگردانی از حق و بدون آنکه به آن علم داشته باشد، با حق مخالفت کند و رابطه معنایی ما بین اصطلاح شرعی و معنی لغوی هم ظاهراً در همین است.

در سوره فاتحه ﴿وَلَا ٱلضَّآلِّينَ﴾ یعنی و نه راه مسیحیان، زیرا آنها از روی جهالت به عبادتهایی پرداختند و گمراه شدند در حالی که عمداً این کار را نکرده بودند، و خداوند این مسأله را در سوره حدید بیان فرموده است: ﴿وَرَهۡبَانِيَّةً ٱبۡتَدَعُوهَا مَا كَتَبۡنَٰهَا عَلَيۡهِمۡ إِلَّا ٱبۡتِغَآءَ رِضۡوَٰنِ ٱللَّهِ فَمَا رَعَوۡهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا﴾ [الحدید: ٢٧]. «و رهبانیتى را كه ابداع كرده بودند، ما بر آنان مقرر نداشته بودیم؛ گرچه هدفشان جلب خشنودى خدا بود، ولى حق آن را رعایت نكردند‏».

در آیه دو هشدار وجود دارد از دو راهی که در این امت واقع شده‌اند:

راه اول: راه کسانی که به یهود شباهت پیدا کردند.

راه دوم: راه کسانی که به مسیحیت(نصارى) شباهت پیدا کردند.

و کسانی از این امت که سوره فاتحه را می‌خوانند یا علماء هستند و یا آنان که در حکم علمایند، مثل طالبان علم و منتسبان به آن، و یا عبادت‌کنندگانی هستند که نه علم دارند و نه به آن منتسبند. این دو صنف سوره فاتحه را می‌خوانند و در نمازهایشان بر آن پایدار و محافظ آن هستند.

و خداوند – جل جلاله – بعد از آنکه (الصراط) را ذکر کرد آنرا با نظر به سالکین و رهروانش وصف نمود و سپس برای تشخیص آن به توضیح راه هلاک شوندگان پرداخت، آنانکه علم داشتند ولی با علمشان مخالفت کردند و از هوی و هوشان پیروی کردند، و نیز آنانکه از روی جهل و نادانی به عبادت خدا پرداختند.

دعا در سورة فاتحه

بعد از این توضیحات به مجموعه ﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ ٦ صِرَٰطَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمۡتَ عَلَيۡهِمۡ غَيۡرِ ٱلۡمَغۡضُوبِ عَلَيۡهِمۡ وَلَا ٱلضَّآلِّينَ ٧﴾ بر می‌گردیم و باید توجه کنیم که این دعائی است که خدا برای راهنمایی بندگان و تبیین این راه نازل کرده است. و بندگانش را در این دعا متنبّه ساخته که باید چه چیزی در قلبشان باشد، زیرا دعا کننده به هنگام دعا، آنچه را دعا می‌کند، مجسم می‌سازد، هنگامی که می‌گوید ﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ﴾ راه یافتن به این راه را از خداوند طلب می‌کند، و همچنین به توصیف آن (صراط) می‌پردازد: ﴿صِرَٰطَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمۡتَ عَلَيۡهِمۡ﴾ و این یعنی او دوست دارد راه انعام شوندگان را بپیماید. و بعد که ادامه می‌دهد ﴿غَيۡرِ ٱلۡمَغۡضُوبِ...﴾ یعنی او راغب نیست و نه دوست دارد و نه خوشش می‌آید و بلکه پناه می‌برد به خدا از راه کسانی که عالمانه به مخالفت برخاستند و نیز از راه کسانی که جاهلانه به عبادت پرداختند.

به این وسیله مشاهده می‌شود که این آیات هدایت را از همه جوانبش در قلب نمایان می‌کنند بگونه‌ای که اگر دعا کننده در حقیقت این دعا تأمل کند راههای ورود شیطان [به قلبش] مسدود و بسته خواهد شد.

پس این (صراط مستقیم) است که به خدا منتسب بوده و بنده به آن نیاز دارد و آنگاه که آن را از خدا می‌خواهد، کسانی را به یاد می‌آورد که مورد انعام واقع شده‌اند و آنان مطیع خدا و رسولش و پرهیزگار بوده‌اند، سپس در قلبش نسبت به راه کسانی که عالمانه مخالفت کردند و یا جاهلانه عبادت کردند بغض و کراهت پدیدار می‌آید. و این اصناف در بین این امت نیز فراوانند، یعنی کسانی که جاهلانه خدا را عبادت می‌کنند و یا درباره عقاید، عبادات، فقه، سلوک و ... عالم و آگاهند ولی با آن مخالفت می‌کنند و نیز کسانی که بدون بصیرت عبادت می‌کنند فراوانند.

بحثی دربارة (آمین)

کسی که فاتحه را به پایان برساند، چنانچه در حال نماز است بعد از فاتحه باید (آمین)[[93]](#footnote-93) بگوید و این واژه یک اسم الفعل است به معنی اجابت کن، که هم به صورت ممدود یعنی آمین می‌تواند تلفظ کرد و هم به صورت مقصور یعنی (أمین).

(آمین) جزو فاتحه نیست بلکه یک دعاست به معنی (اجابت کن)، و کسی که (آمین) می‌گوید یکی از دعاکنندگان است، یعنی هنگامی که امام فاتحه را با این دعاهای داخل آن تلاوت کرد و سپس مأموم (آمین) بگوید، مثل این است که در دعا با او همکاری کرده و شریک اوست یعنی انگار مأموم نیز این دعا را از اول تا آخر تکرار کرده است به این دلیل که خداوند در سوره یونس فرموده:

﴿وَقَالَ مُوسَىٰ رَبَّنَآ إِنَّكَ ءَاتَيۡتَ فِرۡعَوۡنَ وَمَلَأَهُۥ زِينَةٗ وَأَمۡوَٰلٗا فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّواْ عَن سَبِيلِكَۖ رَبَّنَا ٱطۡمِسۡ عَلَىٰٓ أَمۡوَٰلِهِمۡ وَٱشۡدُدۡ عَلَىٰ قُلُوبِهِمۡ فَلَا يُؤۡمِنُواْ حَتَّىٰ يَرَوُاْ ٱلۡعَذَابَ ٱلۡأَلِيمَ ٨٨﴾ [یونس: ٨٨ ].

«موسى گفت: پروردگارا! تو فرعون و اطرافیانش را زینت و اموالى (سرشار) در زندگى دنیا داده‏اى، پروردگارا! در نتیجه (بندگانت را) از راه تو گمراه مى‏سازند! پروردگارا! اموالشان را نابود كن! و (بجرم گناهانشان،) دلهایشان را سخت و سنگین ساز، به گونه‏اى كه ایمان نیاورند تا عذاب دردناک را ببینند!».

کسی که این دعا را خواند موسی بود ولی خداوند در جواب می‌فرماید: ﴿قَالَ قَدۡ أُجِيبَت دَّعۡوَتُكُمَا﴾ [یونس: ٨٩]. «(خداوند) فرمود: دعای شما (موسی و هارون) پذیرفته شد».

مفسران گویند: [خداوند به صورت مثنی مورد خطاب قرار داده] چون بعد از این دعای موسی، هارون گفت: (آمین) و گوینده آمین مثل یک دعاکننده محسوب می‌شود، انگار موسی به تنهایی هم برای خود و هم به جای هارون دعا کرده است[[94]](#footnote-94)، به همین دلیل کسی که در نماز بعد از فاتحه آمین نمی‌گوید از خیر آن محروم می‌شود.

وصلّى الله وسلّم على نبينا محمد وعلى آله وصحبه أجمعين.

پایان ترجمه 9/12/1384ﻫ.ش

1. - اینکه ما در ترجمه این کتاب به جای فاتحة الکتاب از کلمه فاتحه استفاده می‌کنیم به خاطر این است که در زبان فارسی اسم سوره از «فاتحه الکتاب» به فاتحه مرخم شده است. مترجم. [↑](#footnote-ref-1)
2. - «السبع المثانی» یعنی هفت‌تایی که در نماز دو بار تکرار می‌شوند. مترجم به نقل از مفردات الحمصی، ذیل سوره حجر، آیه 87. [↑](#footnote-ref-2)
3. - این حدیث تفسیر آیه 87 سوره حجر می‌باشد. مترجم

   این حدیث را بخاری در صحیح، کتاب التفسیر، باب «ما جاء في فاتحه الکتاب» به شماره (4474) به روایت ابوسعید مُعَلَّی نقل کرده است. ر. ک: فتح الباری (8/157). [↑](#footnote-ref-3)
4. - برای مطالعه اسامی سوره فاتحه به تفسیر طبری (1/105)، مجموع الفتاوی (14/5)، جمال القراء (1/176) و تفسیر التحریر و التنویر (1/131) مراجعه کنید. [↑](#footnote-ref-4)
5. - امّ در زبان عربی یعنی مادر و ام الکتاب یا ام القرآن یعنی مادر قرآن زیرا از نظر مفهومی همه سور به این سوره برمی‌گردند، همچنانکه به محکمات قرآن در برابر متشابهات «ام الکتاب» می‌گویند چون متشابهات باید بر آن عرضه گردند. مترجم. [↑](#footnote-ref-5)
6. - این حدیث را مسلم در صحیح مسلم، کتاب الصلاة، باب وجوب قراءة الفاتحة في کل رکعه...» (359) به روایت ابوهریره س نقل کرده است. ر. ک: مجموع الفتاوی (14/4)، جمال القرّاء (1/431). [↑](#footnote-ref-6)
7. - مراد از استعاذه: پناه بردن به خدا از وسوسه‌های شیطان است، به هر صیغه‌ای که ادا شود. مترجم. [↑](#footnote-ref-7)
8. . مراد از بسمله، «بسم الله الرحمن الرحیم» می‌باشد. مترجم. [↑](#footnote-ref-8)
9. - حرز الأمانی، 8. [↑](#footnote-ref-9)
10. - صاحبان چهار کتاب سنن: ابوداود، نسایی، ترمذی و ابن ماجه و نیز امام احمد به روایت ابوسعید خدری س با سند (خوب و جید) غیرضعیفی این حدیث را نقل کرده و ترمذی می‌گوید: این مشهورترین قول است در این باب [باب استعاذه].

    ر. ک: «النشر في القراءات العشر» 1/249. [↑](#footnote-ref-10)
11. - این [صیغه] رأی مورد پسند عموم فقهاء از جمله: ابوحنیفه، شافعی و احمد می‌باشد و احادیثی در صحیحین و ... در این مورد روایت شده است. ر. ک: «جمال القرّاء» 1/271 و «النشر في القراءات العشر» (1/243 – 246). [↑](#footnote-ref-11)
12. - این حدیث را ابوداود در: کتابش «السنن»، کتاب الصلاة، باب من رأی الاستفتاح بسبحانك اللهم وبحمدك» (775). و نیز ترمذی در «جامع»‌اش کتاب الصلاة عـن رسول الله (ص)، باب ما یقول عند افتتاح الصلاة (242)، به روایت ابوسعید خدری (س) نقل کرده‌اند. ر. ک: «النشر في القراءات العشر» 1/251. [↑](#footnote-ref-12)
13. . فیومی در «المصباح المنیر» گوید: در مورد شیطان دو قول وجود دارد: بنابر قول اولی مشتق از (شَطَنَ) است به معنی از حق و یا از رحمت خدا دور شد، که در این حالت نون کلمه زائد نبوده بلکه جزو ریشه کلمه است و وزن شیطان (فَیْعال) خواهد بود و هر جبار و سرکشی را اعم از جنیان، انسان‌ها و حیوانات شامل می‌شود، همچنانکه عرب به اسب سرکش شیطان می‌گوید.

    قول دوم اینکه: برعکس قول اول نون زائده و یاء جزو ریشه کلمه است، یعنی شیطان از (شَاطَ) مشتق شده به معنی باطل شد و یا آتش گرفت، بر وزن (فَعلان). [↑](#footnote-ref-13)
14. - این بیت شعر را (أمیه بن ابی صلت) سروده که در آن سلیمان را وصف کرده به اینکه او هر در رونده‌ای را که از او سرپیچی می‌کرد محکم می‌بست. شاهد مثال ما این است که نون در (شیطان) نون اصلی است و نه زائده.

    این بیت در تفسیر ابن کثیر: 1/115، الدرالمصون 1/10 و لسان العرب، ماده شطن، 13/139 نقل شده است. [↑](#footnote-ref-14)
15. - صحیح مسلم، کتاب الصلاة، باب قدر مایستر المصلی (510). [↑](#footnote-ref-15)
16. - ابوداود این حدیث را به روایت ابوهریره س در جامع خودش، کتاب الادب، باب في اللعب بالحَمام (4940) نقل کرده است. [↑](#footnote-ref-16)
17. - بِرذَوْن: یک تیره از اسب غیر عربی که لاغر و عظیم الجثه است. تاج العروس، ماده (برذن). [↑](#footnote-ref-17)
18. - ر. ک: تفسیر طبری، 1/109 و تفسیر ابن کثیر، 1/115، که ابن کثیر سند آن را صحیح شمرده است. [↑](#footnote-ref-18)
19. . ر. ک: المصباح المنیر، ماده (رجم). [↑](#footnote-ref-19)
20. - برای مطالعه این مسأله، ر. ک: مجموع الفتاوی، 22/438 – 440، تفسیر ابن کثیر 1/ 116 – 117 و نصب الرایه، 1/323 – 362. و ابن جزری در «النشر في القراءات العشر» 1/271 بعد از آنکه اختلاف علماء در این مورد را بازگو می‌کند، می‌گوید: این = =اختلاف به آیه بودن و یا نبودن (بسم الله الرحمن الرحیم) برمی‌گردد و به نظر ما هر دو قول صحیح‌اند، و اختلاف در آن مثل اختلاف در علم قراءات است [که قراءات صحیح همه درست می‌باشند]. و این کلام، کلامی متین و با ارزش است. [↑](#footnote-ref-20)
21. - این رأی علمای اهل بصره است. [↑](#footnote-ref-21)
22. - این رأی علمای اهل کوفه می‌باشد. [↑](#footnote-ref-22)
23. - ر. ک: مدارج السالکین: 1/89. [↑](#footnote-ref-23)
24. - ر. ک: «الدر المصون»: 1/23 و تفسیر ابن کثیر: 1/122. [↑](#footnote-ref-24)
25. - ر. ک: تفسیر طبری: 1/121 و الدر المصون: 1/24 و تفسیر ابن کثیر 1/123 – 124 و التحریر و التنویر: 1/163. [↑](#footnote-ref-25)
26. - ر. ک: تفسیر ابن کثیر 1/123. [↑](#footnote-ref-26)
27. - سوره اعراف، آیه 127: ﴿وَيَذَرَكَ وَءَالِهَتَكَ﴾ [↑](#footnote-ref-27)
28. - این رجز را رؤبه سروده و در المحتسب، 1/256، لسان العرب، ماده (اله) 13/469، تفسیر ابن کثیر، 1/123 و الدر المصون، 1/25 منقول است. [↑](#footnote-ref-28)
29. . ر. ک: تفسیر ابن کثیر، 1/124. البته این هم گفته شده که خدا، رحمان دنیا و آخرت و همچنین رحیم دنیا و آخرت است. و حاکم در مستدرک، کتاب الدعاء، دعاء قضاءالدین، 1/514، حدیث 1941 از عائشه (ل) نقل می‌کند که ایشان از ابوبکر () و ایشان از پیغمبر ص نقل کرده که فرمودند: «خداوندا! گشایشگر سختیها و رفع کننده ناراحتیها! اجابت کننده دعای گرفتاران! رحمان دنیا و آخرت و رحیم هر دو! به من چنان رحمتی کن که از رحمت غیر خودت بی‌نیازم گردانی». [↑](#footnote-ref-29)
30. - ر. ک: تفسیر طبری، 1/125، الدر المصون، 1/30، تفسیر ابن کثیر، 1/124. [↑](#footnote-ref-30)
31. - بخاری در صحیح بخاری، ابتدای (کتاب بدء الخلق) (3194) به روایت ابوهریره () نقل می‌کند که پیغمبر ص فرمودند: «زمانی که خداوند اراده آفرینش را کرد، در کتاب خودش که نزد وی در بالای عرش قرار دارد نوشت که همانا رحمت من بر خشم و غضبم پیشی گرفته است».

    این حدیث را مسلم نیز در صحیح مسلم، کتاب التوبة، باب في سعة رحمه الله تعالی، وأنها تغلب غضبه، (2751) نقل کرده است. [↑](#footnote-ref-31)
32. - تخریج حدیث قبلا در صفحه 3 ذکر شد. [↑](#footnote-ref-32)
33. - ابن تیمیه (/) در مجموع الفتاوی (14/8) می‌فرماید: به نص روایات ثابت شده که این سوره بین خدا و بنده‌اش تقسیم گردید. و این دو عبارت (ایاک نعبد و ایاک نسعین) حد فاصل دو قسمت است به این معنی که (ایاک نعبد) و ما قبل آن برای خدا و (ایاک نستعین) و ما بعد آن برای بنده است و هر چه بنده مسألت نماید اجابت می‌شود. به همین دلیل بعضی از گذشتگان گفته‌اند: نصف این سوره ثنا و نصفه دیگر دعا می‌باشد و هر دوی آنها عبادتند. [↑](#footnote-ref-33)
34. - ر. ک: تفسیر طبری، 1/138، الدر المصون، 1/37، تفسیر ابن کثیر، 1/131. [↑](#footnote-ref-34)
35. - صحیح بخاری، کتاب التوحید (7563)، ر. ک: همان منبع (6406) (6682) (7563) و فتح الباری (13/540). این حدیث را ابوهریره (رض) روایت کرده است. [↑](#footnote-ref-35)
36. - به معنی: الله را تسبیح و تنزیه می‌نمایم و به ستایش او مشغولم. مترجم. [↑](#footnote-ref-36)
37. - به معنی: منزه است خداوند بزرگ. مترجم. [↑](#footnote-ref-37)
38. . این حدیث را بخاری در صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب: ذُرِّیَهَ مَنْ حَمَلْنا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ کانَ عبداً شَکُوراً، (4712) به روایت ابوهریره () نقل کرده است.

    همچنین مسلم آن را در صحیح، کتاب الایمان، باب أدنی اهلِ الجنهِ منزلهً فیها (193) با الفاظی مشابه به روایت انس () نقل کرده است. نیز نگاه کنید: همان منبع (194). [↑](#footnote-ref-38)
39. . ر. ک: تفسیر طبری، 1/126. [↑](#footnote-ref-39)
40. - این حدیث را احمد در کتابش ، مسند به روایت و اثله بن أسقع () نقل کرده است (25/398) (16016) و (28/187) (16979). [↑](#footnote-ref-40)
41. - ابن تیمیه در مجموع الفتاوی (5/39) می‌گوید: ابوبکر خلّال در «کتاب السنه» از ولید بن مسلم روایت کرده که گفت: از مالک بن انس، سفیان ثوری، لیث بن سعد و اوزاعی در مورد روایاتی که درباره صفات خداست سؤال پرسیدم، همه جواب دادند: همانگونه که شنیده‌ای روایت کن. و در یک روایت دیگر: همانگونه که شنیده‌ای بدون [پرسیدن] از کیفیت روایت کن. [↑](#footnote-ref-41)
42. . ر. ک: مجموع الفتاوی: 20/443، 452، 455، 458. [↑](#footnote-ref-42)
43. - ر. ک: مدارج السالکین: 1/82. [↑](#footnote-ref-43)
44. - [ظاهراً منظور مؤلف اسم الله می‌باشد. مترجم]. [↑](#footnote-ref-44)
45. - ر. ک: مدارج السالکین: 1/82 و 89. [↑](#footnote-ref-45)
46. - عاصم و کسائی مالک و بقیّه قراء سبعه مَلِک خوانده‌اند. ر. ک: حجة القراءات، 77. [↑](#footnote-ref-46)
47. . ر. ک: تفسیر سوره فاتحه، اثر امام این دعوت در «مجموع مؤلفات الشیخ محمد بن عبدالوهاب(/» (2/32 – 33). [↑](#footnote-ref-47)
48. . این شاعر مُثَقَّب عَبْدِیّ است همچنانکه در مفضلیات 292 ذکر شده، و این بیت شعر در تفسیر طبری (2/471) و (6/225) و «اعراب ثلاثین سوره»، ص 25 و لسان العرب، ماده (دین) و الدر المصون، 1/53 منقول است. [↑](#footnote-ref-48)
49. - تفسیر طبری: 1/157. [↑](#footnote-ref-49)
50. . ر. ک: مدارج السالکین، 1/203. [↑](#footnote-ref-50)
51. . قزوینی در «الایضاح» (2/164) می‌گوید: تقدیم اکثراً باعث تخصیص می‌شود، به همین دلیل در مورد ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ ٥ ﴾ گفته می‌شود: معنی‌اش چنین است که: خداوندا فقط تو را عبادت می‌کنیم و غیر تو را عبادت نمی‌کنیم و فقط از تو کمک می‌جوییم و از غیر تو کمک نمی‌‌خواهیم. و معنی آیه ﴿إِن كُنتُمۡ إِيَّاهُ تَعۡبُدُونَ﴾ [لبقرة: 172] این است که: اگر عبادت را مخصوص او می‌گردانید. [↑](#footnote-ref-51)
52. . طوفی در «شرح مختصر الروضة» (2/724) می‌گوید: مفهوم مخالفه یعنی تخصیص چیزی به حکمی که دلالت بر نفی آن حکم از غیر آن چیز را بکند، یعنی مفهوم آن مخالف منطوق [و کلمات ملفوظ] می‌باشد. و در صفحه 754، جلد 2 مثالی برای آن ذکر می‌کند: (ایّاک نعْبُدُ) یعنی عبادت نمی‌کنیم جز تو را، زیرا (ایاک) بر (نعبد) مقدم است و نیز همین گونه است ﴿لَا يَسۡبِقُونَهُۥ بِٱلۡقَوۡلِ وَهُم بِأَمۡرِهِۦ يَعۡمَلُونَ ٢٧﴾ [الأنبیاء: 27] که مفهوم مخالفه عبارت آخر چنین است: (لا یعلمون الا بامره) یعنی جز به دستور او کاری نمی‌کنند. [↑](#footnote-ref-52)
53. . جوهری در (الصحاح» ماده (عبد)، (2/503) می‌گوید: تعبید یعنی تذلیل و طریق معبّد یعنی راه هموار و بعیر معبّد: یعنی شتری که بر او قیر مالیده شده است. [↑](#footnote-ref-53)
54. . این بیت شعر در «شرح القصائد السبع الطوال الجاهلیات»، ص 191 وجود دارد. [↑](#footnote-ref-54)
55. - ر. ک: به این بیت در «شرح القصائد السبع الطوال الجاهلیات»، ص 153 و لسان العرب، ماده (مور) (5/186) و الدرالمصون، 1/57 مراجعه كنید.

    تباری یعنی برابری می‌کند، عتاق یعنی شترهای ارزشمند، ناجیات یعنی تندرو و سریع، وظیف یعنی درشت پا و معبّد یعنی هموار. [↑](#footnote-ref-55)
56. - ابن قیم در «الکافیة الشافیة» (64) می‌گوید:

    عبادت خدای رحمان غایت محبت به او و ذلت عابد در برابر اوست که این دو، دو قطب و دو ستون عبادتند. و عبادت بر این دو ستون استوار می‌باشد که تا این دو نباشند عبادت محقق نمی‌شود. [↑](#footnote-ref-56)
57. - ر. ک: مجموع الفتاوی، 10/149 و «فتح المجید شرح کتاب التوحید»، 14. [↑](#footnote-ref-57)
58. - ر. ک: «الروض المربع»، 1/9 و «کشاف القناع»، 1/85 و 418. [↑](#footnote-ref-58)
59. - اخضری در متن «السلم» گوید:

    |  |  |  |
    | --- | --- | --- |
    | اَمْرٌ مَعَ اسْتِعْلا و عَکْسُهُ دُعَا |  | وفِی التَساوی فَالْتِماسٌ وَقَعا |

    که معنی بیت در بالا ذکر شده است. [↑](#footnote-ref-59)
60. - این معانی چهارگانه را راغب اصفهانی در «مفردات الفاظ القرآن» ماده (هدی): 536 آورده. ر. ک: تفسیر طبری، 1/167-169 و تفسیر ابن کثیر، 1/137. [↑](#footnote-ref-60)
61. - ر. ک: مدارج السالکین، 1/52. [↑](#footnote-ref-61)
62. - تفسیر ابن کثیر: 7/309. [↑](#footnote-ref-62)
63. - این دعا را ابن کثیر در تفسیرش: 7/309 در تفسیر آیه ﴿وَٱللَّهُ يَهۡدِي مَن يَشَآءُ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٍ﴾ آورده یعنی آیه 213 از سوره بقره و قبل از آن گفته: در دعای ماثور روایت شده که: ... . [↑](#footnote-ref-63)
64. - سعدان: نام گیاهی است. مترجم به نقل از المنجد. [↑](#footnote-ref-64)
65. - برای مطالعه اوصاف صراط، ر. ک: تفسیر ابن کثیر، 5/254 در تفسیر آیه 71 سوره مریم: ﴿وَإِن مِّنكُمۡ إِلَّا وَارِدُهَا﴾ [مریم: 71]. [↑](#footnote-ref-65)
66. - این حدیث را مسلم در صحیح مسلم، کتاب الحیض، باب صفه منيِّ الرجلِ والـمرأةِ وأنّ الولدَ مخلوقٌ من مائَیْهما، (315) از طریق مولی رسول الله (ص)، ثوبان () نقل کرده است. [↑](#footnote-ref-66)
67. - این حدیث را مسلم در صحیح مسلم، کتاب الجنة وصفة نعیمها وأهلها، باب جهنم أعاذنا الله منها، (2842) چنین نقل کرده: «آن روز جهنم آورده می‌شود که هفتاد هزار افسار دارد و بر هر افساری هفتاد هزار ملائکه قرار دارند که آن را می‌کشند». [↑](#footnote-ref-67)
68. - این حدیث را بخاری در صحیح بخاری، کتاب التوحید، باب قول الله – تعالی ﴿وُجُوهٞ يَوۡمَئِذٖ نَّاضِرَةٌ ٢٢ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٞ ٢٣﴾ (7437) از ابوهریره () نقل کرده است، ر. ک: فتح الباری، 13/421. و نیز امام احمد آن را در کتابش، المسند (13/144) (16/527) (10906) نقل کرده است. [↑](#footnote-ref-68)
69. - در تفسیرش، به نام «جامع البیان عن تأویل آی القرآن (1/172 – 175). [↑](#footnote-ref-69)
70. - در تفسیرش: 1/137 – 138. [↑](#footnote-ref-70)
71. - در مجموع الفتاوی، 4/39. [↑](#footnote-ref-71)
72. . ر. ک: تفسیر ابن کثیر، 1/139. [↑](#footnote-ref-72)
73. . طبری در تفسیرش، 1/165 گوید: همچنانکه از ابن عباس روایت شده، (اهدنا) به معنی (ما را ثابت قدم گردان) می‌باشد. [↑](#footnote-ref-73)
74. . ابن کثیر در تفسیرش، 2/434 در تفسیر این آیه می‌گوید: خداوند بندگانش را به ورود به همه شاخه‌ها و شعبه‌های ایمان و ارکان و پایه‌های آن امر کرده و این از باب تحصیل حاصل نیست بلکه از باب تکمیل کامل و تقریر و تثبیت آن و استمرار و مداومت بر آن می‌باشد، همچنانکه بنده مؤمن در هر نمازش می‌گوید: ﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ ٦﴾ یعنی ما را به راه = =راست بینا گردان و بر هدایتمان بیافزا و ما را بر آن ثابت قدم گردان. لذا خداوند مؤمنان و پیامبرش (ص) را به چنین ایمانی امر کرده است. [↑](#footnote-ref-74)
75. . مدارج السالکین، 1/52. [↑](#footnote-ref-75)
76. . این قسمتی از حدیث طولانی بخاری است که در کتابش، صحیح بخاری، کتاب التوحید، باب قول الله – تعالی -: ﴿وُجُوهٞ يَوۡمَئِذٖ نَّاضِرَةٌ ٢٢ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٞ ٢٣﴾ (7439) از ابوسعید خدری () نقل کرده است. ر. ک: فتح الباری، 13/515، چاپ السلفیه.

    مسلم نیز این حدیث را در صحیح مسلم، کتاب الایمان، باب ادنی اهل الجنه منزله فیها، (482) از حذیفه () نقل کرده است.

    عبارت بخاری چنین است: «برخی به سلامت نجات می‌یابند، دسته‌ای بعد از دیدن آسیبهایی نجات می‌یابند و دسته‌ای در آتش افکنده می‌شوند».

    = و عبارت مسلم چنین است: «در دو طرف پل صراط خارهایی وجود دارد که مأمور گرفتن کسانی هستند که دستور داده شود، پس بعضی به صورت آسیب دیده نجات می‌یابند و بعضی به آتش افکنده می‌شوند. [↑](#footnote-ref-76)
77. - منظور مؤلّف از گاهی، بعضی از نمازهای نافله مثل تراویح و ... است. مترجم. [↑](#footnote-ref-77)
78. - ر. ک: اعلام الموقعین، 3/50. [↑](#footnote-ref-78)
79. - در تفسیرش، 1/170. [↑](#footnote-ref-79)
80. - این شعر سروده جریر بن عَطیه خَطَفَی است و در «المحتسب»، 1/43، تفسیر ابن کثیر، 1/137 و لسان العرب، ماده (ورد)، 3/459 منقول است. [↑](#footnote-ref-80)
81. - در تفسیر ابن کثیر، 1/138 در تفسیر ﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ ٦﴾ از جابر نقل شده که گفت: این اسلام است و وسیع‌تر از فاصله بین زمین و آسمان است. [↑](#footnote-ref-81)
82. - ر. ک: تفسسیر ابن کثیر، 4/610 – 611. [↑](#footnote-ref-82)
83. . ر. ک: «مجموع مؤلفات الشیخ محمد بن عبدالوهاب»، کتاب فضائل القرآن و التفسیر، 2/181. [↑](#footnote-ref-83)
84. - ر. ک: مدارج السالکین، 1/59 – 60. [↑](#footnote-ref-84)
85. - ابن کثیر در تفسیرش، 1/140 می‌گوید: ﴿صِرَٰطَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمۡتَ عَلَيۡهِمۡ﴾ مفسر ﴿ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ﴾ است و در نگاه نحویون بدل از آن است و می‌تواند عطف بیان هم باشد. [↑](#footnote-ref-85)
86. - این تفسیر براساس قرائت شاذّ نصب (غیرَ) است، برای تفصیل این مطلب، ر. ک: شرح الرضی لکافیة بن الحاجب» بخش اول، 2/778، چاپ جامعه الامام و نیز: الدر المصون، 1/72. [↑](#footnote-ref-86)
87. - ابن کثیر در تفسیرش، 1/140 می‌گوید: بعضی از علمای علم نحو گمان کرده‌اند که (غیر) در اینجا برای استثناست یعنی مستثنای منقطع است از ما قبل به این معنی که اینان (مغضوب علیهم) از مُنعَمان نیستند ... . [↑](#footnote-ref-87)
88. . گفته شده: (غیر) بدل است از (الذین انعمت) یعنی بدل نکره از معرفه. و نیز گفته شده: (غیر) بدل از (الذین) است. و در جواب بعضی که ایراد وارد کرده‌اند که نکره نمی‌تواند بدل از معرفه قرار گیرد، دو جواب داده شده است:

    **اول**: در آیه (غیر) نیز معرفه به اضافه است، زیرا (غیر) بین دو مفهوم متضاد قرار گرفته یعنی (المغضوب علیهم) ضد (الذین انعمت علیهم) می‌باشند و لذا این امر باعث حصر (غیر) در مابعد آن شده و آن را معرفه به اضافه گردانده است.

    **دوم**: اسم موصول (الذی) به خاطر ابهامی که دارد شبیه نکره بوده و مثل نکره با آن رفتار می‌شود. الدر المصون، 1/71. [↑](#footnote-ref-88)
89. - این حدیث در «مسند الامام احمد»، 32/124 (19381) در اثنای حدیث طولانی اسلام از عدی بن حاتم نقل شده که پیغمبر (ص) فرمودند: ﴿ٱلۡمَغۡضُوبِ عَلَيۡهِمۡ﴾ یهود و ﴿ٱلضَّآلِّينَ﴾ مسیحیان هستند.

    این حدیث را همچنین ترمذی در الجامع، کتاب تفسیر القرآن عن رسول الله، باب و مِن سوره فاتحه الکتاب (2953) نقل کرده است. [↑](#footnote-ref-89)
90. . ابن کثیر در تفسیرش، 1/141 می‌گوید: یهود عمل نداشتند و مسیحیان علم. به همین دلیل بر یهود غضب نازل شد و مسیحیان گمراه شدند، زیرا کسی که می‌داند و عمل به آن را ترک می‌کند، برخلاف کسی که علم ندارد، شایسته خشم و غضب است، اما مسیحیان می‌خواستند کاری بکنند ولی راه آن را نمی‌دانستند چون از باب آن وارد نشده بودند که راه و باب آن تبعیت از پیامبر است، و لذا گمراه شدند.

    و همچنانکه در احادیث و روایات نقل شده هر دو گروه هم گمراهند و هم مورد خشم و غضب، ولی خاص‌ترین ویژگی یهود مورد خشم و غضب بودن، و خاصّ‌ترین ویژگی مسیحیان ضلالت و گمراهی است. [↑](#footnote-ref-90)
91. - این قول اخفش – ابوالحسن اخفش – و قول دومِ مازنی می‌باشد.

    ر- ک: التصریح بمضمون التوضیح، «باب الموصول». [↑](#footnote-ref-91)
92. - شرح ابن عقیل، بیت 98. مترجم. [↑](#footnote-ref-92)
93. . بخاری در کتابش، صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب: ﴿غَيۡرِ ٱلۡمَغۡضُوبِ عَلَيۡهِمۡ وَلَا ٱلضَّآلِّينَ﴾ (4475) از ابوهریره () نقل می‌کند که پیغمبر (ص) فرمود: هر گاه امام گفت: ﴿غَيۡرِ ٱلۡمَغۡضُوبِ عَلَيۡهِمۡ وَلَا ٱلضَّآلِّينَ﴾ بگوئید: آمین، زیرا هر کس [در این گفتار] با ملائکه همصدا شود گناهان گذشته‌اش مورد مغفرت قرار خواهد گرفت، ر. ک: همان، (781) (782) (6402).

    ابن شهاب گوید: پیغمبر (ص) می‌گفت: آمین (780) و ابن حجر در فتح الباری می‌گوید: در همه روایات و از جمیع قرّاء، آمین با مدّ و بدون تشدیدِ (میم) روایت شده، (2/262)، چاپ السلفیه.

    واحدی از حمزه و کسائی اماله آمین را نقل کرده است.

    سه قرائت دیگر نیز دارد که شاذ هستند قصر (أمین)، تشدید به همراه مد (آمّین) و تشدید به همراه قصر (أمّین).

    آمین اسم الفعل بوده و چون – به اتفاق علماء – مبنی است به هنگام وصل به مابعد فتحه می‌گیرد (آمینَ). و بنابر رأی جمهور به معنی (اجابت کن) می‌باشد و آمین گفتن – به جای خلاصه دعاست بعد از تفصیل آن. دعاکننده خواسته‌ها را به تفصیل بیان می‌کند ولی گوینده آمین، با همین لفظ همه معنا را بازگو می‌‌کند، انگار دو مرتبه دعا شده یک بار مفصل و یک بار مجمل.

    بیهقی نقل کرده: «ابن عمر [در حالت امامت] به همراه مردم آمین می‌گفت و این را سنت می‌دانست. [↑](#footnote-ref-93)
94. - ر. ک: تفسیر ابن کثیر، 1/146 – 147. [↑](#footnote-ref-94)